



بازنمایی تطبیقی فضای شهری و روستایی در رمان‌های «کوچه مدق» و «جای خالی سلوچ»^۱

فرشته محبوب^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

طاهره سیدرضایی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

اکبر بشیری^۳

استادیار گروه عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

تحلیل جامعه‌شناختی رمان از گونه‌های متداول و پرکاربرد نقد ادبیات داستانی است و در پی آن است تا براساس همبستگی سازه‌های اجتماعی با یکدیگر و برهم‌کنش آن با ساختار داستان، خوانشی جامعه‌شناسانه از یک اثر ادبی ارائه دهد و در کنار آن به تشریح مبانی زیباشناسی و شیوه‌های تصویرسازی متن نیز بپردازد. بازتاب دگرگونی‌های سطحی و درونی شهر و روستا، علاوه بر ارائه اطلاعات از زمان و مکان زیست‌نویسنده و بستر خلق اثر، بر پیرنگ و درونمایه‌های اجتماعی پرتکرار و شخصیت‌های داستان نیز اثرگذار است. دو رمان «کوچه مدق» نجیب محفوظ نویسنده مصری و برنده نوبل ادبیات و «جای خالی سلوچ» محمود دولت‌آبادی، از شاخص‌ترین رمان‌های معاصر است و با آنکه فضای یکی در شهر و دیگری در روستا و در دو کشور متفاوت می‌گذرد به جهت درونمایه مشترک و حضور مؤلفه‌های رئالیسم اجتماعی و چالش‌های گذر از سنت به مدرنیته بسیار به یکدیگر شبیه است. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکرد جامعه‌شناختی، به قیاس دو رمان مذکور پرداخته و علاوه بر ترسیم شباهت و تفاوت‌ها کوشیده است مباحث مرتبط با فضاهای شهری را نیز با رئوس نظریه لوفور^۴ - جامعه‌شناس فرانسوی - تطبیق دهد تا ارتباط و تناظر میان ساختار ادبی و ساختار اجتماعی رمان به گونه‌ای شایسته‌تر تشریح گردد. حاصل آنکه با توجه به ارتباط تنگاتنگ جوامع شهری و روستایی با یکدیگر، عناصر جامعه‌شناسی همچون فضای جغرافیایی، زبان و گویش، اقتصاد و کسب‌وکار، ازدواج، آداب و رسوم و سرگرمی، معاشرت و تغذیه در این دو رمان پربسامدترند اما هنجارهای حاکم بر فضای رمان «کوچه مدق» رسمی‌تر، قانونی‌تر و گسترده‌تر است. در مقابل، فرهنگ حاکم بر جامعه روستایی «جای خالی سلوچ» سنتی‌تر و محدودتر و بیشتر برگرفته از عادت‌های مرسوم با اعمال نظر بزرگان منطقه است.

کلید واژه‌ها: جامعه‌شناسی، لوفور، کوچه مدق، جای خالی سلوچ، فضای جغرافیایی.

^۱ f.mahjoub2022@pnu.ac.ir

^۲ Seyedrezayi@pnu.ac.ir

^۳ bashiri@pnu.ac.ir

^۴ Henri Lefebvre

۱. مقدمه

علم شناخت جامعه و عناصر آن جامعه‌شناسی نام دارد. «جامعه (Society) نظام ساخت‌یافته روابط اجتماعی است که مردم را براساس یک فرهنگ مشترک به هم پیوند می‌دهد.» (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۰۷۰) «اگرچه بسیاری از علمای این علم تعریف دقیق جامعه‌شناسی را ناممکن می‌دانند. اما جامعه‌شناسی (Sociology) در یک تعریف ساده، مطالعه رفتار اجتماعی یا کنش‌های اجتماعی انسان‌ها است.» (گولد، ۱۳۷۶: ۲۹۳). جامعه‌شناسی علمی است که به بررسی واقعیت‌های اجتماعی و دگرگونی‌ها و تحولاتی که در زندگی اجتماعی انسان‌ها رخ داده می‌پردازد. این علم بررسی حیطه‌های مفهومی و موضوعی گسترده فردی و گروهی همچون شناخت مردم، فرهنگ، آداب و رسوم و... را شامل می‌شود. دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی ادبیات، روان‌شناسی اجتماعی و اقتصاد اجتماعی از شاخه‌های علم جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. تحلیل اجتماع توصیف‌شده در آثار ادبی یکی از کارکردها و زمینه‌های بررسی در این علم است. جامعه‌شناسی ادبیات بین تجربه‌های شخصیت‌ها و حوادث خیالی وصف شده در داستان و فضای خاص تاریخی که پدیدآورنده آن تجربه‌هاست ارتباط برقرار می‌کند و از تأویل و تفسیر ادبیات برای شناخت جامعه مدد می‌جوید. «به‌صورت مشخص در آغاز قرن نوزدهم میلادی بود که اولین پایه‌های مستقل جامعه‌شناسی ادبیات بنیان گذاشته شد. مادام دوستال در سال ۱۸۰۰ میلادی کتابی با عنوان ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی منتشر کرد. او در این کتاب سعی کرده بود تأثیر دین و آداب و قوانین را بر ادبیات و تأثیر ادبیات را بر دین و آداب و قوانین نشان دهد.» (حسنکلو، ۱۳۸۶: ۴۵) «اما برخی دیگر هیپولیت تن^۱ را بنیانگذار علم جامعه‌شناسی ادبیات می‌دانند.» (همان) بعد از گذشت سال‌ها، جامعه‌شناسی ادبیات شاهد تحول بسیاری بوده است. «آنچه امروزه با عنوان جامعه‌شناسی در ادبیات یا جامعه‌شناسی ادبی^۲ شناخته می‌شود، علمی است که جورج لوکاک^۳ (۱۸۸۵-۱۹۷۱) فیلسوف و منتقد مجارستانی در اوایل قرن بیستم آن را بنیان گذاشت و پس از او لوسین گلدمن^۴ (۱۹۱۳-۱۹۷۰) دانشمند رومانیایی ساکن فرانسه، آن را بسط و گسترش داد.» (همان: ۵۲). پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی به

^۱ Hippolyte Taine

^۲ Literary sociology

^۳ George Lukacs

^۴ Lucien Goldmann

بررسی جلوه‌ها و عناصر جامعه‌شناسی شهری و روستایی در دو رمان «کوچه مدق»^۱ و «جای خالی سلوچ» از منظر نظریه «لوفور» پرداخته و کوشیده است با تحلیلی جامعه‌شناختی آسیب‌های اجتماعی آن دو را شناسایی و تحلیل کند. سبک دو رمان رئالیسم اجتماعی است و تا حدودی در یک دوره زمانی اتفاق می‌افتد. رمان «کوچه مدق» نمایانگر یک جامعه شهری عربی در گیرودار جنگ جهانی دوم و «جای خالی سلوچ» نمایانگر یک جامعه روستایی ایرانی در دهه چهل است. فضای هر دو رمان در دوره تسلط استعمار می‌گذرد که بر پردازش شخصیت‌ها و حوادث داستان اثرگذار است. شایان ذکر است در بررسی تطبیقی ادبیات، دو مکتب و رویکرد اصلی وجود دارد: یکی مکتب فرانسوی و دیگری مکتب آمریکایی. مکتب فرانسوی بر شواهد تاریخی و مدارک علمی که بیانگر انتقال مضامین و ایده‌های ادبی از ملتی به ملت دیگر هستند تأکید می‌شود و آثار ادبی را از منظر تاثیر و تأثر ارزیابی می‌کند. اما در مکتب آمریکایی، تطبیق به شکل وسیع‌تری انجام می‌شود و در قید تأثیر و تأثر نیست. آنچه در این مکتب اصالت دارد اصل تشابه و همانندی است. در این جستار، مطالعه تطبیقی بر مبنای مکتب آمریکایی بوده است (ر.ک: غنیمی، ۱۳۷۳: ۳۲ و ۵۸).

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی اعم از کتاب، مقاله و پایان‌نامه درباره رمان‌های «کوچه مدق» و «جای خالی سلوچ» نوشته شده و هریک، این دو را از منظری مختلف برکاویده است. اما تاکنون نگارشی مستقل به مطالعه تطبیقی دو رمان مذکور از بعد جامعه‌شناسی شهری و روستایی نپرداخته است. شماری از این مطالعات به قرار زیر است: خورشیدی و پاکرو (۱۳۹۴) در کتاب «با شیخ درویش به دنبال سلوچ، بررسی تطبیقی رمان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی و کوچه مدق نجیب محفوظ» این دو اثر را از منظر عناصر داستان بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که کاربرد عناصر داستان به‌ویژه شخصیت‌پردازی در هر دو اثر بسیار هنرمندانه بوده و دو رمان تصویر دقیق و روشنی از جامعه و زمانه خود هستند.

ساعی ارسی و صالحی (۱۳۹۲) در کتاب «پژوهشی در جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی» اصلاحات ارضی و شرایط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان نگارش رمان مذکور را تحلیل کرده‌اند.

عبداللهی و ایزانلو (۱۳۹۱) در مقاله «تحلیل جامعه‌شناختی رمان زقاق‌المدق از نجیب محفوظ» به تبیین واقعیت‌های جامعه مصر در جنگ جهانی دوم پرداخته و

^۱ Kucheye Madagh

عوامل بروز آسیب‌هایی همچون فساد زنان، فقر اقتصادی و فرهنگی و جهل سیاسی را واکاوی کرده‌اند.

براتی و کریمی (۱۴۰۰) در مقاله «نقد جامعه‌شناسی رمان دزد و سگ‌ها اثر نجیب محفوظ» اظهار داشته‌اند که محفوظ در اثر مذکور با نمادپردازی در پی ترسیم نابسامانی‌های درون جامعه است و مایل است با مهارت نویسندگی خود به اصلاح جامعه بپردازد و با ظلم و فقر و بی‌عدالتی بجنگد.

حبیبی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری در رمان زقاق المدق اثر نجیب محفوظ» اظهار داشته‌اند که استفاده مؤلف از روش‌های متنوع شخصیت‌پردازی سبب رهایی روایت وی از یکنواختی ملال‌آور شده است و در روش شخصیت‌پردازی غیرمستقیم بیشترین توجه محفوظ به گفت‌وگو و نامگذاری بوده است.

معروف و خزلی (۱۳۹۵) در مقاله «تحلیل روان‌شناسانه رمان زقاق المدق اثر نجیب محفوظ» شخصیت‌های داستان کوچه مدق را از منظر روان‌شناسی مطالعه کرده و خصوصیت‌های هر یک از شخصیت‌ها را با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی آن‌ها بررسی و تحلیل کرده‌اند.

رزقی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه «بررسی جامعه‌شناسی رمان کلیدر محمود دولت‌آبادی» این رمان را به شیوه لوسیون گلدمن^۱ تحلیل کرده و دریافته که جهان‌بینی حاکم بر اثر، متعلق به طبقه کشاورزان و رعایا یعنی طبقه اجتماعی نویسنده است.

۱-۳. جامعه‌شناسی شهری

ارتباط نویسنده با جامعه، جزئی از پیوند او با جهان است. غالب آثار ادبی منظوم یا منثور، بازتاب نمادین یا حقیقی از زمانه و جامعه‌ای هستند که در آن پدید آمده‌اند. «مسئله رابطه متن با زندگی‌نامه یا روان‌شناسی مؤلف و شرایط اقلیمی و طبقاتی و فرهنگی حاکم بر آفاق خلاقیت او، همچنان اعتبار و اهمیت خویش را داراست. چند تنی که توانسته‌اند در مواردی صورت‌ها را با شرایط تاریخی و اقتصادی پیدایش آن‌ها و در چشم‌انداز گسترده‌تری در زندگی مرتبط کنند، مهم‌ترین کارها را در حوزه مطالعه اجتماعی آثار ادبی و جامعه‌شناسی ادبیات انجام داده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۷).

این بازتاب در آثار ادبی همواره وجود دارد و بسیار مهم و اغلب واقعی است، زیرا در بسیاری موارد ناخودآگاه و نیندیشیده است. گاهی این رابطه مستقیم است و

^۱ Lucien Goldman

مسائل گسترده‌تری همچون عقاید دینی را دربرمی‌گیرد. «تأثیر دین، آداب و رسوم و قوانین بر ادبیات و در مقابل تأثیر ادبیات بر آن‌ها محرز است.» (اسکار پیت، ۱۳۹۲ش: ۶۳). جامعه‌شناسی ادبیات «به‌عنوان یک شاخه علمی، افکار اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی شاعران و نویسندگان را بررسی می‌کند. این افکار اوضاع زمان و فرهنگ و آداب و رسوم حاکم بر آن را نشان می‌دهند» (رضایی، ۱۴۰۱: ۱۰).

به‌طور دقیق نمی‌توان تعریف و محدوده‌ای نظری یا حتی محیطی از جامعه‌شناسی شهری و روستایی ارائه داد. «هیچ‌گونه حد فاصل کامل و دقیقی بین شهر و روستا وجود ندارد چراکه عناصر و مؤلفه‌های بسیاری زندگی شهری و روستایی را پدید می‌آورند. حتی نمی‌توان تعریف جامعی از شهر بیان کرد زیرا با گذشت زمان سیمای شهر دستخوش تغییر شده و همیشه مبتنی بر اصول و شالوده ثابت نخواهد بود» (بیکن، ۱۳۹۵ش: ۸۲). جامعه شهری محیط و محدوده‌ای گسترده، پرتعامل، پر از تنوع بومی و فرهنگی و ناهمگون است. تعریفی که از شهر بیان شده چنین است: «مکانی با حدود قانونی که در محدوده جغرافیایی خاصی واقع شده و از نظر بافت ساختمانی و اشتغال ویژگی‌های خاص خود را دارد به‌طوری که اکثریت ساکنان دائمی آن در تجارت، صنعت، کشاورزی، خدمات و فعالیت‌های اداری اشتغال داشته و در زمینه فعالیت شهری از خودکفایی نسبی برخوردار هستند» (فرید، ۱۳۶۸: ۴).

جامعه‌شناسی شهری زندگی و روابط و رفتارهای افراد در جامعه شهری یا در پیوند با آن را بررسی می‌کند. این علم به بررسی عناصر مهمی از قبیل: «قشربندی اجتماعی، گروه‌های کوچک، سازمان‌های رسمی، خانواده، توسعه اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی و روستایی» (شارع‌پور، ۱۳۸۹: ۸) مفاهیمی که در جامعه‌شناسی شهری برجسته‌اند عبارتند از: «سیاست شهری، شهرگرایی، مهاجر و مهاجرت، فرهنگ شهری، ارتباط شهر و روستا، برنامه‌ریزی شهری، حومه، زاغه‌نشینی، جمعیت و کسب‌وکار» لوفور به‌عنوان یک جامعه‌شناس شهری درباره این مفاهیم مرتبط با جامعه‌شناسی شهری معتقد است «سیاست‌های مهاجرتی و اصول شهروندی و اخلاق و سیاست جامعه شهری در زمره پویای اجتماعی - فضایی است که شهر را می‌سازد» (لوفور، ۱۳۹۹: ۲۰۹).

نظریه‌های لوفور فضای ظاهری و باطنی شهر را به‌طور معناگرایانه تحلیل می‌کند. او در نظریه‌اش اصطلاح «حق به شهر»^۱ را به کار برده است. اصطلاح «حق به شهر» که لوفور به کار می‌برد، بر اهمیت زندگی روزمره متمرکز است. «رویگرد او به فلسفه

^۱ Right to the city

مارکسیستی، تأکیدش بر مرکزیت تولید فضایی در مقاومت علیه قدرت دولتی و اهمیت زیباشناسی و خلاقیت مبارزه برای تغییر زندگی روزمره است» (همان: ۲۵). «در جامعه‌شناسی شهری ایده‌های مربوط به فضا، مکان، حیات مدنی شهر و شهروندان در یک زمینه مشترک مفهومی و واقعی در ترکیب با مفاهیم اجتماعی، اقتصادی و کالبد فضای شهری، بررسی می‌گردد.» (مدنی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۱). به‌طور جزئی‌تر با تقسیم‌بندی مفاهیم اساسی، مسائلی مانند چگونگی تأثیرگذاری جنبه‌های اجتماعی بر شکل‌گیری ساختار ظاهری و درونی جامعه شهری، فضای فرایندهای اقتصادی تولید شهری، محتوا و کارکرد جامعه شهری، گسیختگی‌ها و پیوستگی‌های جامعه شهری و اختلاف طبقاتی و نابرابری‌ها و محرومیت‌های اجتماعی و فردی با رویکرد واقع‌گرایانه در جامعه‌شناسی شهری مورد نظر هستند. براین‌د زیستن در چنین فضایی، خلق‌و‌خو و مناسباتی است که ویژگی‌های انسان شهری را شکل می‌دهد. مردم جوامع صنعتی و شهری «بی‌اعتنا، متمرکز، دارای دید مادی و مقاصد فردی هستند» (غفاری و ازکیا، ۱۳۸۳: ۱۱).

۲-۳. جامعه‌شناسی روستایی

جامعه‌شناسی روستایی، شاخه‌ای تخصصی از جامعه‌شناسی عمومی است که قلمرو مطالعاتی آن جوامع روستایی را شامل می‌شود. «یک جامعه روستایی مجموعه به-نسبت مستقلی است که در بطن یک جامعه فراگیر گسترده‌تر قرار دارد.» (پرو، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

اموری همچون: «خصوصیات مردم روستایی، سازمان‌های اجتماعی روستاها، مؤسسه‌ها و نهادهای مختلفی که در زندگی اجتماعی روستاها دخیل‌اند، روندهای اجتماعی اساسی که در محیط‌های روستایی وجود دارند، تأثیر تغییرات اجتماعی در سازمان اجتماع روستایی و مسائل و مشکل‌های این جامعه» از عناصر مدنظر علم جامعه‌شناسی روستایی است.

در مقابل جامعه شهری، جامعه روستایی تقریباً یک‌دست و همگون، محدود، کوچک و کم‌تنوع با فرهنگی غالب و گسترده است. علم جامعه‌شناسی روستایی زندگی و روابط و رفتارهای افراد در جامعه روستایی یا در پیوند با آن را بررسی می‌کند. به لحاظ ویژگی‌های شخصیتی، جوامع روستایی «احساسی، پراکنده، متمایل به مرام خاص و متوجه مقاصد کلی هستند» (غفاری و ازکیا، ۱۳۸۳: ۱۱).

اساس زندگی روستایی براساس تولید به‌ویژه تولید فرآورده‌های غذایی و زندگی کشاورزی است و همین مسئله یعنی مالکیت زمین و شیوه کارآمدتر تولید که هدف

آن خودکفایی است به سایر مناسبت‌ها و رفتارها جهت می‌دهد. «مزرعه‌ها همیشه آزاد و حاوی نظم اجتماعی استواری بوده و مربوط به جامعه‌ای هستند که بیشتر براساس نیازمندی‌ها پی‌ریزی شده است تا براساس منافع» (پرو، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

۳-۳. نظریهٔ جامعه‌شناسی لوفور

هانری لوفور جامعه‌شناس، روشنفکر مارکسیست و فیلسوف فرانسوی است. او در بررسی اجتماعی به دو عنصر «فضا و سرمایه» توجه زیادی داشته و اصل نظریه‌های او بر این دو عنصر است. در واقع لوفور جامعه و عناصرش را با فضا پیوند داده است. مضامین فکری لوفور شامل «رویکرد او به فلسفهٔ مارکسیستی، تأکیدش بر مرکزیت تولید فضایی در مقاومت علیه قدرت دولتی و اهمیت زیباشناسی و خلاقیت مبارزه برای تغییر زندگی روزمره است. به این ترتیب حق به شهر و حق تفاوت، نمونه‌های روشنی‌اند از اینکه چگونه درک عمیق نظریهٔ اجتماعی لوفور موقوف و متوقف بر آگاهی از لایه‌های چندگانه و به هم پیوسته‌شان است.» (لوفور، ۱۳۹۹: ۲۵). با توجه به این مفاهیم، اهداف او در نظریه‌اش پیشرفت و رفاه و گسترش زندگی ایده‌آل برای مردم است. لوفور فضای شهر را با رویکردی اقتصادی و سیاسی، باز تعریف می‌کند. از دیدگاه او فضای شهری برساختهٔ اقتصاد و سیاست است. «امر شهری از سه مفهوم کلی تشکیل شده است: فضا، زندگی روزمره و بازتولید روابط اجتماعی» (سوندرز، ۱۳۹۴: ۲۶۱-۲۶۴). فضا از نظر لوفور امری خنثی نیست و با سیاست و مراجع قدرت، مرتبط و آمیخته است. در واقع فضای اجتماعی به خودی خود وجود ندارد و خود یک تولید اجتماعی است. بین فضا و رابطهٔ اجتماعی، ارتباطی دو طرفه برقرار است. فضا درون رابطهٔ اجتماعی شکل می‌گیرد و به رابطهٔ اجتماعی هم شکل می‌دهد. در واقع یک رابطهٔ دیالکتیکی بین فضا و روابط اجتماعی وجود دارد. «روابط اجتماعی در فضا نفوذ می‌کند و نه تنها با روابط اجتماعی تداوم می‌یابد یا پشتیبانی می‌شود، بلکه افزون بر این روابط اجتماعی را تولید نیز می‌کند و خود به واسطهٔ روابط اجتماعی تولید می‌شود» (لوفور، ۱۳۹۵: ۳۲). او روابط اجتماعی را انتزاع‌های انضمامی^۱ نامیده است. این مقاله در نظر دارد دو رمان «کوچهٔ مدق» و «جای خالی سلوچ» را از منظر جامعه‌شناسی لوفور بررسی نماید و مؤلفه‌های نه‌گانه: «فضای جغرافیایی، زبان و گویش، اقتصاد و کسب‌وکار، ازدواج، تفریح و سرگرمی، معاشرت و رفت‌وآمد و تغذیه را در آن‌ها شناسایی و ارزیابی و تحلیل نماید.

^۱ Concrete abstraction

۱-۴. خلاصهٔ رمان «کوچهٔ مدق»

رمان «کوچهٔ مدق» اثر نجیب محفوظ، شرح ماجرای محله‌ای قدیمی و فقیر در مصر، مقارن با جنگ جهانی دوم است. شخصیت اصلی رمان، دختری جوان و بلندپرواز به نام «حمیده» است که از زندگی یکنواخت و سادهٔ کوچه‌گریزان است و آرزوی زندگی مرفه و پرتجمل دارد. «عباس حلو» که شغلش سلمانی است و متعلق به قشر پایین جامعه، عاشق حمیده می‌شود و برای برآوردن زندگی مرفهی برای حمیده وارد ارتش انگلیس می‌شود. اما در غیاب او حمیده با پسر جوانی به نام «فرج ابراهیم» آشنا می‌شود و به امید زندگی رویایی با او فرار می‌کند اما خیلی زود مشخص می‌شود که آن مرد قصد ازدواج ندارد و حمیده را به تن فروشی و فساد وامی‌دارد. عباس پس از بازگشت متوجه غیبت حمیده می‌شود. به‌طور اتفاقی پیدایش می‌کند و هنگامی که او را در کافه‌ای مشغول عیاشی با سربازان انگلیسی می‌بیند با آنان درگیر و کشته می‌شود.

۲-۴. خلاصهٔ رمان «جای خالی سلوچ»

دولت‌آبادی نویسنده‌ای واقع‌گرا است که بخش عمدهٔ آثارش به روستا اختصاص دارد. دولت‌آبادی در سال ۱۳۵۸ رمان «جای خالی سلوچ» را هم‌زمان با دگرگونی‌های ساختاری جامعهٔ ایران به چاپ رساند. ماجرای داستان در روستای کویری «زمینج» رخ می‌دهد. روزی «مرگان»^۱ از خواب بیدار می‌شود و متوجه می‌شود شوهرش «سلوچ» ناپدید شده است هر چه جست‌وجو می‌کند او را نمی‌یابد و به‌ناچار باید زندگی دو پسر و دخترش هاجر را به‌تنهایی اداره کند. او به جنگ فقر شدید و مصیبت‌های زندگی می‌رود و با کار بی‌وقفه سعی در نجات زندگی خود و فرزندانش دارد اما در نهایت تصمیم می‌گیرد به شهر برود.

۵. بررسی ویژگی‌های فضای شهری و روستایی در دو رمان منتخب

در باب فضا، لوفور یک گزارهٔ اصلی دارد. «فضاها تولید می‌شوند.» (ستاری، ۱۳۹۴: ۱۰۴). «او به دنبال جا انداختن فضای اجتماعی است. بدین منظور فضا از سه طریق، به‌مثابه امر ادراک‌شده (امر دریافته)^۲، امر تصور شده (امر پنداشته)^۳ و امر زیسته^۴ بررسی می‌شود. این مدل لوفوری ناظر بر وحدتی (کلیتی مارکسیستی)

^۱ Margan

^۲ Received order

^۳ It is considered

^۴ living thing

میان فضای فیزیکی، ذهنی و اجتماعی است.» (همان: ۱۰۶). او معتقد است فضا امری اجتماعی و علاوه بر آن سیاسی است بدین معنا که نه تنها از شرایط و روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تولید می‌شود بلکه در بازتولید آن شرایط و روابط نقشی مستقیم و اساسی ایفا می‌کند.

«فضای زیسته از طریق مقاومت (انقلاب و نزاع خیابانی) و فضای پنداشته و دریافته از طریق به نمایش گذاشتن ظاهر خود (وزارت‌خانه‌ها، یک مجسمه مذهبی، ایجاد نمایشگاه‌هایی با موضوعات ایدئولوژیک) فضا را به سمت و سوی اهداف اجتماعی و سیاسی سوق می‌دهد و بدین ترتیب دولت‌ها از آن بهره می‌برند (جوان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷).

از دو رمانی که در این مقاله بررسی شده‌اند یکی در بستری روستایی و دیگری در یک بخش محدود از یک شهر شکل می‌گیرد لذا هیچ‌یک از این دو فضا چندان ویژگی‌های فضای شهری را در خود ندارند. اما با توجه به اینکه از دیدگاه لوفور هرگونه تغییری به معنای تغییر فضا است و این فضا در پیوند با شیوه تولید، تعریف‌شدنی است می‌توان گفت در جای خالی سلوچ، با کوچ کارگران به شهر و ایجاد زمین‌های پسته و استفاده از لوازمی مثل تراکتور که به تغییر شیوه تولید می‌انجامد. فضای زیسته در حال دگرگونی است اما در کوچه مدق تغییری در شیوه تولید و فضا پدید نمی‌آید.

در رمان «کوچه مدق» فضا به گونه‌ای از پیش تعیین شده روایت شده و دارای قدرتی نفوذی است که وضعیت جامعه را تحت کنترل درآورده است بدین معنا که جامعه، تحت تسلط شبکه گسترده فضایی قرار می‌گیرد که در تناسب با آن، مکان و موقعیت اجتماعی افراد تعیین می‌شود. به طور مثال فضای جنگ جهانی دوم و حضور ارتش بیگانه در کشور و نفوذ آنان در ابعاد مختلف جامعه شهری، باعث دگرگونی در شیوه تفریحات مردم می‌شود. آنان در ابتدا در قهوه‌خانه گرد می‌آمدند و به صدای ساز گوش می‌کردند اما به مرور گوش کردن به رادیو جای آن را می‌گیرد. یا حمیده دختر جوانی که اوقات خود را به گشت‌وگذار در پاساژهای تازه تأسیس سپری می‌کند پس از مدتی هوایی می‌شود و در پی رسیدن به آمال واهی، نامزد خود را رها کرده در پی مردی هوسباز می‌افتد و سرانجام در کاباره‌های انگلیسی غرق فساد می‌شود که نشانگر تحول در کارکردهای شهر است. بدین ترتیب جامعه مصر به وسیله قدرت فضا کنترل می‌شود و این تحول از طریق نشانه‌ها به سمت ارتباطات بصری کشیده می

شود. (رابطه عاشقانه حمیده با همسرش و سپس مشاهده او که غرق در فساد شده است.) نمونه‌ای از «فضای زیسته» (که در قالب انقلاب و دعوی خیابانی نمود می‌یابد) در نزاع عباس نامزد حمیده و کشته شدن او مشهود است: «عباس حمیده را دیده بود که به شکلی خاص بین چند تن از سربازان محاصره شده، روی صندلی نشسته و پشتش سربازی ایستاده و از جامی که در دست دارد به او شراب می‌نوشاند [...] خون جلوی چشمانش را گرفت [...] جنون به سرش زد [...] در سمت چپ خود به شیشه‌های خالی آبدو که بر پیشخوان میخانه قرار داشتند دست یافت [...] مستان ناگهان مثل لاشخورهای وحشی بر سرش ریختند و با مشت و لگد و با هر آنچه در دسترسشان بود به جانش افتادند.» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۹۷) چنانچه اشاره شد این اتفاق به دلیل حضور استعمارگران انگلیسی و در نتیجه تغییر فضای شهر صورت می‌گیرد یا «تلّ الکبیر» که محل حضور نیروهای انگلیسی است و به‌مرور خود را بر فضای رمان تحمیل می‌کند به‌گونه‌ای که جوانان شهر می‌پندارند چنانچه بتوانند وارد این محل شوند سعادت‌مند خواهند شد.

نمونه‌ای از فضای «پنداشته و دریافته» نیز که ترسیم نشانه‌های ظاهری (همچون تمثال‌های مذهبی یا ایدئولوژیک) است در بخشی از داستان که عمو کامل قهوه‌چی عکس مصطفی نحاس، سیاستمدار مصری و رهبر حزب وفد را به دیوار آویخته نمود یافته است: «درست است که در صدر دکان خود عکس بزرگی از مصطفی نحاس نصب کرده بود اما دلیلش این بود که روزی عباس حلو دو عکس از رهبر حزب وفد خرید. یکی را در آرایشگاه خودش گذاشت و دیگری را به دوستش داده بود [...] مرد در چسباندن آن به دیوار دکان ذره‌ای تردید به خود راه نداده بود به‌ویژه آنکه می‌دانست این عکس و امثال آن جزئی از هر دکان به حساب می‌آیند.» (همان: ۱۵۶) یا «بلندگوها را در چهارراه‌های بین امامزاده حسین و غوریه نصب کردند [...] این امر به ساکنان کوچه مدق فرصت می‌داد از منازل خود در گردهم‌آیی شرکت داشته باشند. بالای صحنه عکسی بزرگ از رئیس حکومت را آویزان کرده و عکس کاندیدا یعنی آقای فرحات را زیر آن چسبانده بودند [...] رویشان با خط خوش نوشته شده بود: نماینده آزاده خود ابراهیم فرحات را انتخاب کنید.» (همان: ۱۵۷) که مردم برای انتخاب کاندیدی مدنظر خود در خیابان‌ها شعار می‌دهند.

در رمان «کوچه مدق» هیچ نشانی از روستا یا پیوند شهر با روستا نیست؛ اما در «جای خالی سلوچ» روستا با شهر در ارتباط است. مردم روستا به شکل رسمی به جامعه شهری و برنامه و قوانین آن نیازمندند. وابستگی روستا و مردمش برای انجام

فعالیت‌های اجتماعی نشان می‌دهد که جامعهٔ شهری با استفاده از امور صنعتی و اداری قصد دارد جامعهٔ روستایی را وابسته کند. متمرکز شدن فعالیت مردم شهر و روستا به صورت ثبتي و رسمي برای دولت و حکومت راحت‌تر است. این ارتباط تنگاتنگ اداری و قانونی جامعهٔ شهری و روستایی نشان می‌دهد که «مرزهای رسمی میان شهر و روستا از میان رفته‌اند. با این حال چیزهایی مانند تسهیلات عمومی، محیط‌های زندگی که از هم جدا شده‌اند، به شیوه‌ای منزوی از یکدیگر به عرصه‌ها و ناحیه‌های غیرمتصل تخصیص یافته‌اند. فضاها خودشان تخصصی شده‌اند. چنان که عملیات‌هایی در تقسیم کار اجتماعی و فنی هستند» (لوفور، ۱۳۹۹: ۶۲). این تقسیم کار براساس نظریهٔ لوفور متمرکز امور اداری در جامعهٔ شهری را نیز در برمی‌گیرد. در نتیجه مردم روستا برای پیشبرد این‌گونه امور وارد جامعهٔ شهری می‌شوند. از میان مؤلفه‌ها و عناصر مربوط به جامعهٔ شهری و روستایی، ویژگی‌های زیر که برجستگی خاصی نسبت به سایر مؤلفه‌ها دارند، انتخاب شده‌اند.

۱-۵. روابط فردی و اجتماعی

به‌طور کلی فضای کلی «کوچهٔ مدق» بر محور مردسالاری است و اینکه «مرد به‌طور کامل آزاد است» سخنی است که حسین کرشه به‌صراحت بیان می‌کند. او به مادرش که از خیانت و رفتارهای غیراخلاقی پدرش شکوه دارد می‌گوید: «او مرد است و بر مرد هیچ چیز عیب نیست.» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۷۹). اگرچه سایر زن‌های داستان آشکارا مورد آزار نیستند اما رفتار فرج ابراهیم با حمیده و استفادهٔ ابزاری از او، خود نمونهٔ بارزی از آزار زنان به شیوهٔ مدرن است. در دو رمان هم روابط فردی و خانوادگی و دوستانه دیده می‌شود و هم روابط اجتماعی. در «کوچهٔ مدق» ارتباط دوستانهٔ «عباس حلو» با «حسین» برادر رضاعی حمیده رابطه‌ای دوستانه است. «سنیه خانم» هم به‌ضرورت با مادر حمیده ارتباط دوستانه برقرار می‌کند. در کنار روابط دوستانه، مناسبت‌های اجتماعی و سازمانی و قانون‌محور هم بسامد قابل توجهی دارد. برخی از شخصیت‌ها در این رمان، کارمند و حقوق‌بگیر دولت هستند. این نوع ارتباط‌ها بیشتر در شهر دیده می‌شود. یکی از گونه‌های ارتباط که در «کوچهٔ مدق» بسامد قابل توجهی دارد، رابطهٔ مالک و مستأجر است. «مستأجران او، کرشهٔ قهوه‌چی در طبقهٔ سوم و عموکامل و عباس حلو در طبقهٔ اول، او را صاحب‌خانه‌ای خوش‌قلب و خوش‌رفتار می‌دانستند. حتی از حقی که حکومت نظامی برای افزایش میزان اجاره‌بها برایش قائل شده بود گذشت کرد.» (همان: ۱۶).

در کوچهٔ مدق، روابط و فعالیت‌های سیاسی نیز به چشم می‌خورد. یکی از شخصیت‌های داستان «سخت در اندیشهٔ سیاست افتاده بود.» (همان: ۷۵) و رایزنی‌های متعددی برای پیروزی در رقابت انتخاباتی انجام می‌داد. «اگر حزبی را غیر از وفد اختیار کنید موقعیت شما در محیط کارتان به خطر می‌افتد» (همان: ۷۶). برپایی ستاد انتخاباتی، شعارهای تبلیغاتی، نامزد شدن، وعده‌های انتخاباتی و... در داستان ذکر شده‌اند که جلوه‌هایی از زندگی شهری مدرن هستند. «انتظار دارم نیازهای ستاد انتخاباتی از طرف قهوه‌خانه تأمین شود» (همان: ۱۵۸).

روابط انسانی در «کوچهٔ مدق» به اقتضای شهری بودن متنوع‌تر و سازمان‌یافته‌تر است. بین اهالی کوچه و کاسبان رابطهٔ دوستانه‌ای برقرار است. اما چالش‌های خانوادگی و روابط غیراخلاقی هم در آن برجسته است. بی‌تعهدی نسبت به همسر و رفتار خشونت‌بار، نمود چشمگیری دارد و روی هم رفته روابط عاطفی بین انسان‌ها کم‌رنگ است. فریب دادن و عهدشکنی هم در «کوچهٔ مدق» رخ می‌دهد. حمیده با اینکه با عباس حلو نامزد شده، شیفتهٔ فرج ابراهیم می‌شود و با او فرار می‌کند. فرج ابراهیم نیز با وعده‌های رنگین حمیده را فریب می‌دهد اما او اهل «کوچهٔ مدق» نیست. در واقع او از محدودهٔ مدرنیسم است و خارج از سنت وارد می‌شود و حمیده را که شاید بتوان او را «ناموس کوچه» خواند فریب می‌دهد و با خود می‌برد و او را وسیلهٔ کسب‌وکار خود قرار می‌دهد. فرج ابراهیم هم با وجود ظاهر روشنفکرش با حمیده به خشونت رفتار می‌کند و می‌خواهد او را به افسر آمریکایی تسلیم کند. «افسر آمریکایی در کمال رضایت، پنجاه جنیبه^۱ بابت هر باکره می‌پردازد.» (همان: ۲۳۲) حمیده هم از فرج ابراهیم سیلی می‌خورد اما خود نیز سیلی محکمی به فرج می‌نوازد. در حالی که در جای خالی سلوچ فقط زن‌ها کتک می‌خورند و توان درگیری با مردان را ندارند. «مثل ماری زخم‌خورده به خود پیچید و در مقابل مرد قد راست کرد و چنان بر گونه‌اش نواخت که صدایش اتاق را پرکرد. مرد لحظاتی چند خشکش زد.» (همان: ۲۳۳) اما سیلی حمیده بی‌پاسخ نمی‌ماند و در ازای آن دو سیلی دریافت می‌کند. «با سرعتی باورنکردنی دست بلند کرد و با نیروی غریب بر گونهٔ دختر نواخت بعد دست چپ را بلند کرد و قبل از اینکه دختر از سیلی اول به خود آید با شدتی بیشتر بر گونهٔ دیگرش زد.» (همان: ۲۳۴).

سنیه خانم نیز وقتی اوراق بهادارش را در صندوق مخفی می‌کند در خلوت خود چنین نظری دربارهٔ اهالی کوچهٔ مدق دارد: «اوراق مذکور بر خلاف سکه‌های فلزی

لال بودند و سروصدایشان توجه کسی از نیرنگ‌بازان مفت‌خور کوچهٔ مدق را برنمی‌انگیخت» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۹).

«روستای زمینج» که داستان جای خالی سلوچ در آن شکل می‌گیرد، محیط کوچکی است و همهٔ افراد یکدیگر را می‌شناسند اما بر خلاف آنچه رایج است که روستا را محیطی سرشار از صفا و صمیمت و صداقت، تصویر می‌کند در این رمان «کسی به کسی نبود. مردم به خود بودند. هر کسی دچار خود و سر در گریبان خود داشت [...] پنداری اهالی زمینج در لایه‌ای از یخ خشک پنهان بودند.» (دولت-آبادی، ۱۳۶۹: ۷۳). دورویی و منفعت‌جویی و فریب یکدیگر بسیار دیده می‌شود. بیان عاطفی، ترحم و رفتار محبت‌آمیز در این رمان جایی ندارد و افراد خانواده با لحن توهین‌آمیز و دشنام و خشونت با هم رفتار می‌کنند. حتی مرگان به‌عنوان مادر محبتش را به فرزندش بیان نمی‌کند. «دل مرگان می‌خواست برخیزد و برود روی پسرش را دزدانه ببوسد اما چیزی مثل لایه‌ای مانعش می‌شد [...] احساس مهربانی مرگان غصب شده بود. شاید بشود گفت: تاراج.» (همان: ۱۴۴) زندگی سخت و فقر شدید باعث شده که ترحم و محبت از بین برود و دو برادر سر یک لقمه نان باهم درگیر شوند و دعوا کنند. دشنام‌های رکیک در این رمان نمود برجسته‌ای دارد و تا حدودی همهٔ شخصیت‌ها، آن را به کار می‌برند. روابط اجتماعی هم ناسالم است. کلاهبرداری یکی از مصداق‌های آن است. یکی از افراد مورد اعتماد اهالی، همه را فریب می‌دهد و با گرفتن پول‌های آن‌ها فرار می‌کند. شخصیت «علی گناو» با استفاده از وضع اسفبار خانوادهٔ سلوچ به بهانهٔ حمایت از آن‌ها، دخترش هاجر را که ۱۳ سال دارد خواستگاری می‌کند، اما پس از ازدواج با او حمایتی از او دیده نمی‌شود. یکی از نکته‌های قابل توجه در جای خالی سلوچ، خشونت مضاعف علیه زنان است. کدخدا به‌صورت مرگان که در برابر طلبکار مقاومت کرده، سیلی می‌زند. علی گناو همسرش رقیه را به‌شدت کتک می‌زند به‌طوری که فرزندش سقط می‌شود و تا آخر عمر نمی‌تواند مادر شود. در حالی که در کوچهٔ مدق عکس آن دیده می‌شود و این «حسنیه ناناو» است که شوهرش را بارها کتک می‌زند. «حسنیه ناناو دیشب شوهرش را به باد کتک گرفته به‌طوری که خون از پیشانی‌اش فوران زده» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۷).

حتی وقتی پای اندک منفعتی به میان می‌آید «ابراو» پسر مرگان می‌خواهد با تراکتور از روی مادرش رد شود و البته در پایان داستان از کار خود اظهار پشیمانی می‌کند. «تا حالا کدام پسری با مادر خود چنین کرداری داشته؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۴۳۰).

مردسالاری و رفتار خشونت‌آمیز با زنان از ویژگی‌های بارز در جای خالی سلوچ است. مرگان با اینکه در دشواری‌های زندگی زنی پرتلاش و توانمند و مستقل است اما بارها از طرف کدخدا، سالار و حتی پسرانش تحقیر می‌شود. هاجر، رقیه، مادر علی گناو متعلق به طبقه فرودست و قربانی خشونت مردسالاری حاکم بر روستا هستند به طوری که هاجر ترس دارد که مبادا فرزند دختر به دنیا بیاورد. این زنان بارها از مردان کتک می‌خورند و دشنام می‌شنوند و باز همچنان با تمام وجود برای زندگی تلاش می‌کنند. علی گناو که با کتک‌زدن همسرش رقیه باعث نازایی او شده نه تنها شرمنده و متأسف نیست بلکه با لحنی طلبکارانه به او توهین می‌کند. «این سگ پدر خار هم نمی‌زاید [...] زنکه را همان شکم اولش زده‌ام و کره انداخته [...] کله‌ام باد داشته و زده‌امش، حالا چی؟ [...] با این زنکه نمی‌دانم چه بکنم! سوهان روحم شده» (همان: ۱۵۳) گناو پس از ازدواج با هاجر او را که هنوز آماده رابطه جنسی نیست مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. «روی گردن هاجر جای ضربه‌هایی پیداست. ساییدگی‌هایی، خراش‌هایی. رد سیلی باید باشند یا جای مشت [...] مچ دست‌ها هم چنینند. سرخ و کبود.» (همان: ۲۸۳)

خشونت علیه زنان تنها از جانب شوهر نیست. در ساختار مردسالارانه متن، در مجموع همه مردها با خشونت رفتار می‌کنند. عباس و ابراو، برادرهای هاجر، بارهای سنگین هیزم را به دوش خواهرشان می‌گذارند تا بیاورد و خود آسوده می‌روند. انواع خشونت فیزیکی و کلامی، ازدواج اجباری، اختلاف سنی زن و مرد در ازدواج، مزاحمت جنسی، تحمیل کارهای سخت و دستمزد پایین همه در این رمان وجود دارد. به لحاظ اجتماعی، در جای خالی سلوچ، روابط بین افراد ساده است و کدخدا بالاترین مرجع قدرت است، اما رابطه‌های سازمانی با شهر وجود دارد و روستاییان برای کارهای اداری به شهر مراجعه می‌کنند. در رمان شخصیت‌هایی وجود دارند که با نهادهای شهری در ارتباطند و به سبب همین ارتباط در جایگاهی فراتر از سایرین قرار می‌گیرند و می‌توانند از دیگران بهره‌کشی کنند. «طرح پسته‌کاری من تصویب شده، معنی‌اش این است که دولت می‌خواهد این کار بشود.» (همان: ۲۶۵). در جریان اصلاحات ارضی ارتباط بین شهر و روستا افزایش یافته است: «ممیزی‌ها امروز از شهر می‌آیند» (همان: ۴۵۶) و روستاییان برای گرفتن وام به شهر می‌روند. «آخر، وام را همین جوری اداره کشاورزی به آدم نمی‌دهد» (همان: ۴۳۴). روستاییان هم فرآورده‌های خود را به شرکت‌های شهری می‌فروشند. «گندم برداشت کنم منی چند بفروشم؟ شرکت منی چند از من می‌خرد؟» (همان: ۴۳۱).

در خود روستا نشانی از نهادهای دولتی نیست اما تصمیم‌گیری دولت در خصوص اصلاحات اراضی در زندگی روستاییان تأثیر عمیقی داشته است و افراد، ناخواسته با نهادهای دولتی درگیر شده‌اند و کشمکش‌های پنهان و آشکار بسیاری که در جای خالی سلوچ دیده می‌شود نشان‌دهندهٔ شکنندگی و بی‌ثباتی پیوندهای انسانی است؛ به طوری که مرگان وقتی می‌خواهد مس‌ها را که در زمین پنهان کرده بود پیدا کند، آنقدر به پسرانش اعتماد ندارد که «مراد» را با خود می‌برد.

۲-۵. فضای جغرافیایی

نمی‌توان انکار کرد که حقایق ملموس و عینی جامعه، ذهنیت نویسنده را شکل می‌دهد. از نظر لوفور ارزش شهر به خصوص فضاهای محیطی و حجمی به اعضا و پدیده‌های آن مرتبط است. «لوفور دربارهٔ مبحث زمین در جامعهٔ روستایی به وجود مسائلی همچون پیوند میان دو جزء بورژوازی و پرولتاریا و مغفول ماندن وجه سوم یعنی زمین و روستا و کشاورزی اشاره می‌کند.» (لوفور، ۱۳۹۹: ۲۷۹) سبک زندگی مردم، تغییر سلیقه و معیارهای زیباشناسانهٔ مردم برای محیط و فضای اطرافشان، کمبود زمین و فضا برای اسکان و قیمت گزاف محل اسکان سبب تغییر فضای شهر و سازه‌های اسکان شده است. «رمان جای خالی سلوچ در روستایی کوچک و فقیر با سطح نازل تولید از نظر اقتصادی عقب‌مانده با شیوهٔ زیست زمین‌داری با زمین‌های خشک و آبیاری سنتی ناکارآمد اتفاق می‌افتد.» (ارسی و صالحی، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

محیط روستا و ساختمان‌هایش دارای فضایی بزرگ‌تر و خالی‌تر و معماری خاص هستند که این فضا در جامعهٔ شهری یافت نمی‌شود. کسب‌وکار و سبک زندگی مردم و نیازهای گوناگون آن‌ها نیاز به پدیدهٔ زمین یا سرزمین را نشان می‌دهد. سازه‌هایی همچون قلعه، در شتر رو، زمین بایر، دالان و جای شتر معماری و جغرافیای محیطی خاص روستای زمینچ را نشان می‌دهد: «پناه قلعه، دیوار پشت خانه، زمین‌های بایر را از زمینچ جدا می‌کرد. در شتررو خانهٔ سردار، باز بود. شترها در هر سو یله بودند. عباس، پا به دالان گذاشت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۴۵۸). بنابراین زمین به‌عنوان بخشی از فضای جغرافیایی، معماری خاص روستایی را شکل می‌دهد. در نتیجه مردم، سازه‌های خاصی با تکیه بر فضای خالی روستایی به وجود می‌آورند. آن‌ها معماری محل اسکان خود را با شغل و معاش خود مطابقت می‌دهند. این قسمت‌های خانه برای شغل دامداری و کشاورزی مردم روستا است. خانه‌ها تنور برای پخت نان، کندو برای نگهداری گندم و طویله برای حیوانات دارند. خانوادهٔ سلوچ فقیر بودند و گندم نداشتند. برای همین او ساخت کندو را نیمه‌کاره رها کرده بود. «کندوی نیمه‌کاره.

پایه‌ها و لایه اول. خشکیده و ترک‌خورده. سرمای سخت ترکانده بودش [...] وقتی غله نباشد کندو برای چی؟» (همان: ۱۴) کندوی خانه کدخدا، برخلاف کندوی نیمه-کاره و خالی خانه سلوچ، جز نگهداری گندم کارکرد دیگری نیز داشت. «ته دیگچه را روی سر جابه‌جا کرد و هموار و روان، رو به اتاقی که درش زیر پله‌ها باز می‌شد رفت. این اتاق کندوخانه بود. جایی که مسلمه ماست و قیماق از شیر می‌گرفت.» (همان: ۲۲)

در معماری خانه‌های روستایی «هشتی»^۱ نیز دیده می‌شود. «مرگان از کنج هشتی برخاست و سلام گفت» (همان: ۱۸) درهای خانه‌ها هم چوبی است اما برخی بزرگ‌تر است: «برخی خانه‌ها دارای در بزرگ‌تری است برای عبور حیوان‌های درشت مثل شتر.» (همان: ۳۵) اما در خانه «کربلایی صفی» پوسیده و کهنه است. «انگشت‌های کلفت و کج و کوله‌اش را روی در بزرگ و موربانه خورده خانه گذاشت. در با صدای سرد و خشکی گشوده شد.» (همان: ۱۷) «دولابچه» هم در معماری سنتی مرسوم بود. چیزی شبیه به کمد دیواری کوچک که در آن وسایل نگهداری می‌کنند. «هاجر به چابکی مس‌ها را برداشت و درون دولابچه جا داد.» (همان: ۴۱).

رمان «کوچه مدق» فضای شهری را نشان می‌دهد که سازه‌های ساختمانی آن نشان‌دهنده بافت معمول شهر است. در این کوچه کاروانسرا، قهوه‌خانه، مغازه سلمانی، دکان بسبوسه‌فروشی^۱ (نوعی شیرینی)، نانوايي و آپارتمان‌هایی مشرف به کوچه قرار دارد. قهوه‌خانه پاتوق مردان کوچه است که شب‌ها در آن جمع می‌شوند و درباره مسائل روز صحبت می‌کنند. اشاره به خیابان و آپارتمان بارزترین نمود فضای شهری است. در خیابان‌های مجاور، نموده‌های زندگی شهری بیشتر محسوس است. «بیا به خیابان الازهر برویم، خیابان امنی است.» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۹۴). ازدحام در خیابان و وجود وسایل نقلیه که امروزه با عنوان ترافیک از آن یاد می‌شود در خیابان الازهر دیده می‌شود: «تاکسی در میان انبوهی از مردم و درشکه‌ها و اتوموبیل‌ها و تراموا به‌کندی پیش می‌رفت» (همان: ۱۹۹). ساختمان‌های مجلل، مراکز خرید و تفریح نیز جلوه‌های شهری را نشان می‌دهند. «ساختمانی دید بلند و عظیم که مدخلش از کوچه مدق وسیع‌تر می‌نمود» (همان: ۲۰۰). کوچه مدق، گرچه محله‌ای فقیرنشین است اما آپارتمان‌نشینی و اجاره‌نشینی در ساختمان‌های چند طبقه در آن، نمایانگر فرهنگ و فضایی شهری است. «دو ساختمان چسبیده به هم که هر کدام در سه طبقه بنا شده‌اند.» (همان: ۱۲). خانم «سنیه عفیفی» یکی از شخصیت‌های داستان

^۱ Besbuseh

است مالک یک آپارتمان است و چند نفر مستأجر دارد. بیشتر ساختمان‌های کوچه مدق فرسوده هستند. «قهوه‌خانه اتاقی است مربع‌شکل. دیوارهایش اما با وجود فرسودگی با نقش‌های عربیسک تزئین شده‌اند.» (همان: ۱۳). اما در قسمت دیگر شهر که خانه فرج ابراهیم قرار دارد اوضاع متفاوت است: «حمیده چشم‌هایش را که بر اثر خواب سرخ شده بودند باز کرد و سقفی سفید را دید. یکدست سفید که چراغ برق در میان کره‌ای بزرگ و بلورین به رنگ سرخ از آن آویزان بود و می‌درخشید.» (همان: ۲۲۴).

۳-۵. زبان و گویش

لهجه و بیان کلمه‌های مخصوص به کالاهای خاص هم مانند پوشاک، ظاهر خاص مردم شهر و روستا را نشان می‌دهد. زبان جامعه روستایی با فضای محصول‌های تولیدی و سبک زندگی روستایی پیوند دارد. از نظر لوفور این نام‌گذاری‌های مربوط به لهجه و گویش مخصوص به یک محیط، زبان فضایی نام دارد. زبان فضایی «بسیار به اعتراض، مبارزه و بهره‌وری می‌پردازد زیرا این زبان، استفاده‌ها و تجربه‌های عملی و بالفعل فضا را باز می‌تاباند» (لوفور، ۱۳۹۴: ۱۲۲) راحتی مردم روستا از کلام با لهجه و استفاده از واژگان مخصوص به فرهنگ و سنت‌شان، پیشبرد امور و اهداف عملی و فکری آن‌ها را راحت‌تر می‌کند؛ به همین علت از واژه‌های محلی و لهجه خاص استفاده می‌کنند. وسایلی هم‌چون پاوزار^۱ و پاتاوه نوعی پاپوش هستند و چوخا^۲ نوعی بالاپوش و خورجین که چیزی شبیه به کیف است متعلق به مردم روستا و عشایر است: «ابراو گفت: پاوزارها و پاتاوه‌ات با چوخایت را هم اگر امانت بدهی، من می‌روم. علی گناو گفت: پاوزارهای من که برای تو بزرگاندا! تو چکار داری؟ پاهایم را پتک پیچ می‌کنم» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۱۵۰).

با تکیه بر نظریه زبان و فضای لوفور، در این متن استفاده از کالاهای مختلف پوشاک و ابزار در یک جامعه روستایی عادت و روال کاری بهره‌وری و روند از تولید به مصرف آن روستا را نشان می‌دهد. آن‌ها با نام‌گذاری آن ابزارها و کالاها با سازه‌های زبانی مختص به محیط و قومیت خود سعی به خصوصی‌سازی مایحتاج و انحصار محیطی و جمعی دارند. زبان و گویش بخشی از فرهنگ ارتباطی هر جامعه را نشان می‌دهد که به‌وسیله آن عادت‌های رایج مراوده‌های مردمی در قالب شناخت دنیای اطراف و رسوم نشان داده می‌شود.

^۱ pāvōzār

^۲ chukh

زبان داستان جای خالی سلوچ زبانی ویژه و آمیزه‌ای از زبان قدیم خراسان و زبان محلی مردم سبزوار است. کاربرد فعل‌های کهن سبک خراسانی «کنار دیواره مقبره آقا پریژ کرده، کز کرده و نشسته بود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۱۶۲). کاربرد فعل‌های پیشوندی و مرکب در این خطه مانند «وادریدن، واجنباندن، وادرنگیدن، واپس خزیدن»، کلمه‌های توهین‌آمیز متداول در این ناحیه مانند لفچان، کلپیسسه، چشم چغان (چپ چشم) قسر (نازا) «به خیالت هر کی هر کی است که تو با آن چشم چغانت بیایی و پول مفت از اینجا ببری» (همان: ۱۳۴)؛ اصطلاحات خاص مربوط به کشاورزی و دامپروری همچون بیخبر (وسیله‌ای برای کندن علف)، دستکاله و منگال^۱ (از ابزارهای درو)، تکه گله (بز نر)، دلاغ (سرماخوردن خر) و لغت‌هایی که بیشتر مربوط به گویش محلی سبزوار است مانند تیار (درست)، بیاج (بوته هندوانه و خربزه)، پلوک (تپاله)، بیرداو ببرد (گونه‌ای بازی) از آن شمار است. «تابستان‌ها سرم به این چار بوته بیاج گرمه» (همان: ۲۱۰). کاربرد اصواتی همچون لقلق، هوچ‌هوچ، لیش‌لیش و... «خش‌خش! صدایی خفیف‌تر از خرناسه، شبیه نفیر: کررررر کرررر» (همان: ۲۵۹). کاربرد واژگان کهن مانند: پیکره، واژگویه (حدیث نفس کردن)، خوریژ (خاکه آتش)، نهالی (بالش)، پرخو (جای خرت‌وپرت) «با زبانی به بچه‌هایش وانمود می‌کرد کار هر شبه‌اش آتش خوژیژ از تنور این و آن آوردن را از یاد نبرده است.» (همان: ۵۹) نیز گوشه‌ای دیگر از مؤلفه‌های مرتبط با زبان عامیانه شخصیت‌های این داستان است.

به دلیل اینکه فضای رمان «کوچه مدق» در شهر می‌گذرد واژگان و تعبیر مرتبط با فرهنگ عامه مردم نیز به همان شکل در مواردی همچون پوشش مخصوص این شهر، تفریحات، غذا، نوشیدنی و... نمود پیدا کرده است. کلمه‌هایی همچون جلباب^۲، کرکاب^۳ (دمپایی تخته‌ای) «جلبابی یقه‌دار پوشیده و مثل افندی‌ها کراوات بسته بود کرکابش را از پا درآورد.» (محموظ، ۱۳۷۸: ۱۴)، مدمس^۴ (غذایی که از باقالای پوست‌کنده و ترشی و نمک و روغن تهیه می‌شود) «سینی را وسط می‌گذارند که در آن ظرفی از مدمس و مقادیری پیاز سبز و خیارشور قرار دارد.» (همان: ۳۸)، تفریحات مرتبط با این خطه (گذراندن وقت در قهوه‌خانه و گوش کردن به ساز و آواز)، «قهوه خانه کرشه در طول بیست سال یا بیشتر از عمر خود هر شب نوای ساز او را شنیده بود.» (همان: ۱۶) یا شیوع استعمال سیگار حتی در میان زنان «سنیه خانم در حالی

^۱ Manghaal

^۲ Jelbaab

^۳ Karkaab

^۴ Modammes

که دو نخ از جاسیگاری برمی‌داشت گفت حالا کی راضی می‌شود با من ازدواج کند؟» (همان: ۳۱)، واحد پول و اندازه‌گیری همچون فدان^۱ (واحد اندازه‌گیری زمین در مصر معادل یک جریب) «جز ساختمان دست راستی انتهای کوچه و چند فدان مرتفع چیزی نداشت» (همان: ۱۹)، قرش (یک‌صدم لیبرهٔ مصری)، ملیم^۲ (معادل یک هزارم لیبرهٔ مصری)، جنیبه (لیبرهٔ مصری)، «او برای استاد کرسهٔ قهوه‌چی یک دست دندان طلا سوا کرده و دو جنیبه گرفته بود نه بیشتر» (همان: ۳۹)، از آن شمار است.

رمان «کوچهٔ مدق» به‌عنوان نمایی از جامعهٔ عربی مصر، زبان این جامعه را با نام‌های عربی و اسلامی افراد، خیابان‌ها و... نیز نشان می‌دهد. نام‌گذاری عربی وجه تمایز بخش‌های مختلف فضای عینی شهر در این رمان است: «از میدان امام حسین به سمت باب‌الاحضر پیچید و به قبوالقدیم رسید» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۶۸). «تا باب-المتولی با هم به گفت‌وگو پرداختند. آنگاه استاد کرشه بازگشت و در تاریکی ناپدید شد» (همان: ۶۰). اینگونه استفاده از زبان در جامعهٔ شهری در مفاهیم فلسفی مرتبط با برنامه‌ریزی و فضا‌سازی شهری ریشه دارد و بیانگر سنت کلامی، دینی و سلیقه زیباشناسی کلامی است. زیرا «اندیشهٔ مدرنیستی دربارهٔ فضا تنها دو نوع را شامل می‌شود که عبارتند از: فضای اول یا محسوس که شامل عناصر مادی فضا است و می‌توان از آن نقشه‌برداری کرد. البته این بخش از فضا نیز محصول رفتار، کنش و تجربهٔ انسانی، فیزیکی و به لحاظ تجربی قابل‌اندازه‌گیری و توصیف است. فضای دوم یا نامحسوس که در اشکال ذهنی و شناختی ساخته شده در قالب نظام نمادها و نشانه‌های فکری شفاهی و کتبی بیان می‌شود. به نظر لوفور این همان فضای غالب در جامعه است» (لوفور، ۱۳۹۹: ۹۷).

در «کوچهٔ مدق» یکی از شخصیت‌ها که زمانی معلم زبان انگلیسی بوده پی‌درپی در گفتارش واژگان انگلیسی به کار می‌برد «درست به اندازهٔ یک قورباغه که به انگلیسی می‌شود frog» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۱) همچنین به‌دلیل اینکه جوانان وارد ارتش انگلیس شده بودند با زبان آنان آشنایی پیدا کرده بودند و گاه در کلامشان واژگان انگلیسی به کار می‌بردند. در مجموع زبان در هر دو رمان بیشتر کارکرد ارتباطی دارد و کارکرد عاطفی و احساسی آن چندان چشمگیر نیست.

۴-۵. اقتصاد و کسب‌وکار

^۱ Fadan

^۲ Molim

«جوامع شهری و روستایی با یکدیگر در زمینه‌های مختلف به خصوص کسب‌وکار و اقتصاد تعامل دارند. بقای جامعه شهری و روستایی درگرو این تعامل‌هاست. انتقال و صادرات یا جذب نیروی انسانی برای کسب‌وکار، برای حفظ بنیان‌های تولید و مالکیت ضرورت دارد که به‌واسطه رشد نیروهای مولد که همیشه با عنوان رشد اقتصادی شناخته می‌شوند به وجود آمده‌اند.» (لوفور، ۱۳۹۵: ۱۳).

علاوه بر کسبه «کوچه مدق» که پیشتر از آن‌ها یاد شد یکی از مشاغل جذاب برای مردان جوان پیوستن به ارتش انگلیس است. حسین، شخصیتی که برای ارتش انگلیس کار می‌کند و حقوق خوبی هم دریافت می‌کند به دوستش که سلمانی دارد توصیه می‌کند که با او همراه شود و به‌طور کامل نگاهی آرمانی به کار در ارتش دارد. «این دکان را ببند. از این کوچه برو. چشمت را از دیدن جنه عمو کامل خلاص کن. باید به ارتش انگلیس بچسبی. ارتش انگلیس گنجی است که تمام نمی‌شود» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۴۲).

در کوچه مدق تنوع شغلی بیشتر است و شغل‌ها نیز در سطوح بالاتر درآمدی قرار دارند. مشاغلی که در کتاب از آن‌ها نام برده شده است عبارتند از: کارمندی، بقالی، نظامی‌گری در ارتش انگلیس، شاگرد دکان دوچرخه‌سازی، قنادی، سلمانی، طبابت، قضاوت و... «در وزارت‌خانه به‌عنوان کارمندی ناراحت و ناراضی، کینه‌توز و لجوج و عصبی مزاج شناخته شده بود.» (همان: ۲۳) «یکی در «قصرالعینی» طبابت پیشه کرد و آن دو دیگر در دستگاه قضا به قضاوت و وکالت پرداختند» (همان: ۷۴). نکته شایان توجه در «کوچه مدق» وجود راه‌های پست و دور از شرافت برای کسب درآمد است. «ظریطه» کارش گریم کردن و طراحی چهره‌های مشمئزکننده گدایان برای جلب ترحم افراد است. بدتر از آن، او و دکتر بوشی به نبش قبر مرده دست می‌زنند تا دندان طلای میت را بدزدند که دستگیر می‌شوند و رسوایی آن‌ها نقل محافل می‌شود.

در اثر دولت‌آبادی کشاورزی به‌خاطر کویری بودن و نامناسب بودن آب‌وهوا رونق زیادی ندارد. عمده محصول پنبه است و در تابستان هندوانه و کشاورزان به‌سختی روزگار می‌گذرانند. کسانی که زمین ندارند به مراتب وضع بدتری دارند. «روستاییان در طبقه‌بندی اجتماعی، نه یک طبقه که یک قشر را تشکیل می‌دهند که از نظر اقتصادی با وجود قرارگرفتن در قشر میانه، همه در یک سطح از توان اقتصادی قرار نمی‌گیرند. در پایین‌ترین سطح این قشر، دهقانان بی‌زمین قرار دارند که در روستاها به کار روزمزدی می‌پردازند» (ارسی و صالحی، ۱۳۹۲: ۱۴۸). بیشتر مشاغل روستایی،

کارهایی با زحمت زیاد و درآمد کم هستند. سایر مشاغلی که در کتاب از آن‌ها نام برده شده عبارتند از: «کشاورزی، تنورمالی، مقنی‌گری، لای‌روبی، طاق‌زنی، نجاری، نعل‌بندی، شترچرانی، نگهبانی آتش گلخن حمام، کار در معدن.» به همین سبب روستای زمینج نیز نیروی کار به شهر صادر می‌کند. «یکی از برادرهایش را فرستاده قلعه‌های بالا عمه جمع کند ببرد شهر. خیال دارند کاروانسرای خرابه را بکوبند و ازش یک تیمچه درست کنند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۴۳۴). کویری بودن روستا و نبودن شغل و درآمد و سرمایه باعث رکود اقتصادی در روستا شده است از طرفی کم‌توقعی، قدرت بدنی بالا، تلاش زیاد، ناچاری و تجربهٔ کاری باعث شده است که تمایل جامعهٔ شهری به جذب نیروی کار روستایی بیشتر باشد. در شهر اما کارگران روستایی استثمار می‌شوند. «کار هم با طلوع خورشید شروع می‌شود تا غروب خورشید. ارباب، برادر ارباب یا پسر ارباب هم بالا سرت ایستاده. این‌ها هم که نباشند سرکارگر هست. آدم اگر کم‌بنیه باشد امانش می‌برد [...] شنیدم قدرت دو سه باری سرکار غش کرده بود.» (همان:) با وجود همهٔ این دشواری، شرایط زندگی روستاییان به قدری سخت بود که بیشتر رفتن به شهر را ترجیح می‌دادند به‌طوری که می‌توان گفت: «پیرنگ اصلی این رمان، مهاجرت است. مهاجرت مردانی که در روستا پیشینه‌ای ندارند و به اجبار به سوی شهرهای بزرگ می‌روند. بدین ترتیب می‌توان آثار دولت‌آبادی، به‌ویژه جای خالی سلوچ را، توصیف‌کنندهٔ زوال زندگی دهقانی در منطقهٔ خراسان نامید» (خورشیدی پاجی و پاکرو، ۱۳۹۴: ۵۹).

یکی از نکته‌های مهم در دو رمان کارکردن زنان و دختران است. در کوچهٔ مدق دختران یهودی در کارخانه کار می‌کنند اما زنان مسلمان نه. حمیده به حال دختران کارگر یهودی غبطه می‌خورد. «در همان نزدیکی دوستانش، دختران شاغل را دید» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۵۲). البته در فضای آن روز مصر، کارکردن زن‌ها در بیرون از خانه نوعی هنجارشکنی محسوب می‌شد. «به خلاف سنت‌های موروثی و به تقلید از زنان و دختران یهودی به کار در خارج از خانه تن داده بودند» (همان: ۵۰).

در جای خالی سلوچ زنان کارهای گوناگونی را بر عهده دارند مثل شیردوشی، سفیدکردن خانه، خمیر کردن، جمع کردن محصول و... مرگان بعد از رفتن سلوچ بیش از پیش کار می‌کند و بسیاری از امور روستا به دست او اداره می‌شود. «خاله مرگان! بیا خانهٔ ما خمیر کن. خاله مرگان! خانهٔ ما روزه است. مادرم گفت: بیا چای بده. خاله مرگان! عروسی برادرم... خاله مرگان! عزای بابای کلانم... خاله مرگان! بیا خانهٔ ما، لحاف‌ها را می‌خواهیم باز کنیم. خاله مرگان! مادرمیرزا ناخوش احواله... دنبال

تو می‌گشتند. خاله مرگان! یک کوزه آب برای ختنه‌سوران...» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۶: ۱۹۹). مرگان با کار کردن، خلأ حضور سلوچ را جبران می‌کند؛ حتی برخلاف سنت-های موجود به انجام کارهای مردانه می‌پردازد. زیر تابوت مرده می‌رود و قبر می‌کند و در بیرون کشیدن شتر از کاریز همراه با مردان، طناب می‌کشد.

نکته بسیار قابل‌تأمل دیگر در هر دو اثر، تصمیم شخصیت‌های اصلی زن برای کسب درآمد و مستقل بودن است که از رهاوردهای مدرنیسم محسوب می‌شود. در پایان کتاب مرگان که خبرنگار شده سلوچ در معدن کار می‌کند، می‌پرسد: «معدن چه جور جایی است؟ آنجا برای زن‌ها هم کار هست؟» (همان: ۴۹۷) و اصلاً نمی‌پرسد که آیا سلوچ هم آنجا هست یا نه؟ که نشان می‌دهد او دیگر زنی مستقل است و به کار کردن در معدن می‌اندیشد نه به سلوچ. مرگان روستای در حال زوال را ترک می‌کند و برای کار به شهر می‌رود. در کوچه مدق هم وقتی عباس از حمیده می‌پرسد که اگر از فساد می‌گذشتی چه خواهد کرد؟ جواب می‌دهد: «دیگر بین من و دنیای گذشته همه چیز تمام شده. جواهراتم را می‌فروشم و در جایی دور برای خودم کاری شرافتمدانه دست و پا می‌کنم» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۸۲).

۵-۶. ازدواج

در جوامع شهری به‌دلیل نبود سختگیری، فضای گسترده، عدم شناخت افراد از یکدیگر، ازدواج به شیوه مدرن انجام می‌شود. ازدواج سنتی و تصمیم‌گیری خانواده‌ها برای انتخاب زوج در جوامع شهری کمتر است. وسعت جامعه و عادی بودن بسیاری از مسائل برای مردم و داشتن آزادی، «قدرت فردی را به درون مرزهای هر فرد کشانده است. روابط قدرت به زبان تسری پیدا کرده است. ساختار شخصی کنونی، روابط اجتماعی را به شیوه‌های خاص خودش بازتولید و وارد رابطه بی‌واسطه خانواده، ازدواج، سکس و روابط والدین فرزند و فرادست و فرودست می‌کند» (لوفور، ۱۳۹۵: ۱۰۰). همین شرایط و شجاعت حاصل از آن، زمینه‌ابراز علاقه مستقیم در دو شخصیت اصلی رمان کوچه مدق (عباس و حمیده) را فراهم کرده است. «حمیده من می‌خواهم که [...] من تو را می‌خواهم [...]» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۵۳). در کوچه مدق هم معیار حمیده برای ازدواج مال و ثروت است و اگرچه که با عباس حلو نامزد کرده بود به محض اینکه صاحب کاروانسرا او را از مادرش خواستگاری کرد فقط به خاطر ثروت از پیشنهاد او استقبال کرد و مرد میانسال متأهل را به عباس که جوانی پاک و خاطرخواهش بود ترجیح داد. نمونه دیگر ازدواج «سنیه خانم» زن ثروتمند و بیوه‌پا به سن گذاشته‌ای است که با مردی جوان و مجرد ازدواج می‌کند و شرط ازدواج جوان

با او همین ثروت او است. این فرهنگ اجتماعی، زمینه‌های درونی و حسی همراه با شجاعت، قدرت کلام را در فرد ایجاد کرده که برخلاف بسیاری از عادت‌های مرسوم در جوامع هم‌جوار و هم‌زمان، توافق‌های اولیه برای ازدواج به‌وسیله خود افراد و نه خانواده‌هایشان انجام شود. این نوع نحوه آشنایی مدرن که تاحدی خلاف سنت و عادت دینی است بخشی از میل به پیشرفت در نحوه ارتباط دختر و پسر و آزادی‌خواهی آنان است.

در روستا، انتخاب همسر با معاش و فضای محیط کوچک روستا مرتبط است. در جوامع روستایی گذشته و برخی روستاهای کنونی، معیار اصلی و مهم مردم روستا برای دادن دختر، داشتن سرمایه و ثروت است. دو مفهوم مرتبط با نظریه جامعه‌شناسی لوفور در این متن سنت و سرمایه‌داری است. از منظر او، امر ازدواج در جامعه روستایی نوعی «تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی - سیاسی است که در ابزار سرمایه‌دارانه فضا - شهرها، مناطق و ملت‌ها ساختارمند می‌شود» (لوفور، ۱۳۹۹: ۴۲). در نگرش اقتصادمحور، تلقی زن به‌مثابه کالا و تبادل آن با سرمایه در بسیاری از جوامع روستایی در جهان رایج است که «ترکیب چشم‌اندازهای اروپایی لوفور با سنت‌های ضداستعماری و فمینیستی» (همان: ۲۳۸) را نشان می‌دهد. در بیشتر جوامع روستایی معیار انتخاب همسر برای ازدواج آسان و سریع، داشتن سرمایه است. در جای خالی سلوچ آمده که در یک دوره زمانی، معیار داماد ایده‌آل، داشتن شتر بوده است: «دیدیم قلی‌خان آمد. خورجین شترش روی دوشش بود. آن روزها به شتردارها خوب زن می‌دادند. اینجا نامزد داشت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۱۸۲). در جای خالی سلوچ، مرگان به خاطر فقر، دخترش هاجر را که ۱۳ ساله است به علی گناو که مردی متأهل است می‌دهد آن هم فقط به دلیل اینکه مختصر سرمایه‌ای دارد و گریه‌ها و التماس هاجر هم مانع این ازدواج اجباری نمی‌شود.

۷-۵. تفریح و سرگرمی

برای مردم جامعه شهری به‌خصوص بانوان، از گذشته تاکنون سیر در فضای شهری پارک‌ها، مغازه‌ها و پاساژها نوعی سرگرمی و عادت روزمره است. جنبه اجتماعی شکل‌دهنده ایده‌ها و علائق نشان می‌دهد که «تاریخ و آزادی این امکان را یافته‌اند تا در قالب طرحی تدوین شوند که تمام اشکال ریشه‌دار و تثبیت‌شده قانون، آداب و رسوم و آگاهی را دربرگیرند» (لوفور، ۱۳۹۳: ۱۰۶). جامعه شهری فضای کافی و جذاب برای انجام این نوع سرگرمی‌ها و فعالیت‌های مرتبط با زمان‌های فراغت را دارد. خود شخص نیز از امکانات اجتماعی و توانایی خویش برای مشغول شدن به این نوع

سرگرمی آگاهی دارد. آداب و رسوم و سرگرمی که مربوط به علایق افراد است با نظریه حق شهر لوفور ارتباط مستقیم دارد. این نظریه به احساس تعلق به شهر و جذب درونی افراد به عناصر ساختاری شهر مربوط است؛ در اصل «حق تفاوت اهمیتی است که به تفاوت هر شهروند با دیگران داده می‌شود، نمونه‌های روشنی‌اند از این که چگونه درک عمیق نظریه اجتماعی لوفور بر آگاهی از لایه‌های چندگانه و به هم پیوسته‌شان موکول و متوقف است» (لوفور، ۱۳۹۹: ۲۵).

سرگرمی‌های مردم شهر، متنوع و مستلزم صرف هزینه است. کمبود وقت، صبر و حوصله و سلیقه خاص باعث شده که پایبندی به رسوم در جامعه شهری کم‌رنگ باشد. یکی از سرگرمی‌ها در شهر گشت‌وگذار در مراکز خرید است. در رمان کوچه مدق حمیده که دختری از خانواده فقیر است عصرها برای گذران وقت و سرگرمی به گردش در سطح شهر و مغازه‌گردی می‌پردازد: «هم‌چنان می‌رفت و از گردش روزانه لذت می‌برد. چشم از ویتترین مغازه‌ها بر نمی‌گرفت. مشاهده ویتترین‌هایی که لباس‌ها و زیورها و ظروف و اثاث نفیس و گران‌قیمت را به نمایش گذاشته بودند در نفس زیاده‌طلب و آرزومند قدرت و سیطره‌اش، رؤیایی جادویی را سامان می‌داد.» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۴۹). اما در جای خالی سلوچ، زنان روستا پی‌درپی مشغول به کار هستند و تفریح و سرگرمی برای آنان تعریف نشده است.

یکی از سرگرمی‌های مردان در کوچه مدق جمع شدن در قهوه‌خانه و بازی کردن «کومی»^۲ است. «به قهوه‌خانه می‌رفت تا قلیان بکشد و کومی بازی کند» (همان: ۴۱). جوان‌ترها و کسانی که وضع مالی بهتری داشتند به تفریح‌های جدیدتری می‌پرداختند مثل رفتن به سینما و باغ وحش و میکده «نه سینما، نه باغ‌وحش و نه حتی موشکی که حمیده دست‌کم عصرها در آن گشتی می‌زند.» (همان: ۴۶) «به سینما نمی‌روی؟ به هنرپیشه‌های زیبا ستاره می‌گویند.» (همان: ۱۹۶).

از دیگر سرگرمی‌های شخصیت‌های کوچه مدق نوشیدن مشروب و استعمال مواد مخدر است «میکده‌ها را که شراب می‌فروشد زیر بال‌وپر می‌گیرند اما به حشیش-خانه‌ها که شفای جسم و جان‌اند هجوم می‌برند.» (همان: ۵۶) «رفقای معتادش را هر نیمه‌شب بالا می‌برد و همراهشان تا پگاه خوش می‌نشست.» (همان: ۸۳) در جای خالی سلوچ نیز استعمال مواد مخدر دیده می‌شود. عباس پسر مرگان و رقیه همسر علی گناو «ناس»^۳ استعمال می‌کنند. «دو قران ناس برای یک هفته رقیه بس بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۴۲۷).

بازی‌های محلی در روستا در سنت و آداب و رسوم نیاکان ریشه دارد. در برخی جوامع روستایی زمان خاص برای انجام این نوع بازی‌ها وجود دارد. فضای آزاد و محیط باز روستا امکانات محیطی را برای انجام سرگرمی‌های آزاد به وجود آورده است. دربارهٔ این فضای محیطی در اجتماع، لوفور به نقش فضا در زندگی روزمره اشاره می‌کند. «فضای جامعهٔ روستایی مکانی را برای گردش و مبادله در قالب بازی فراهم کرده است. این بازی‌ها به فضاهای معاشرت و دیدار جمعی و برهم‌کنش نیاز دارد. این آداب و رسوم و سرگرمی‌ها به شدت به زندگی روزمره مربوط‌اند.» (لوفور، ۱۳۹۴: ۱۲۵) در جای خالی سلوچ، بازی «کلاه‌غیژ»^۴ یکی از این سرگرمی‌ها است: «می‌رفتیم تا با هم‌گل‌هایمان کلاه‌غیژ بازی کنیم.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۸۲). در روستا به‌خصوص در پاییز و زمستان، دور هم نشستن، شب‌نشینی و نشستن در کوچه از راه‌های گذران زمان‌های فراغت است. «دهقانان بی‌زمین بیشتر مواقع سال بیکارند. در آفتاب می‌نشینند. تسبیح می‌گردانند» (همان: ۱۴۸). علاوه بر این‌ها در جای خالی سلوچ، قماربازی در بین اقشار مختلف حتی در بین فقیرترین افراد و نوجوانان نیز رایج است. «علی گناو از آن‌ها بود که عاشق قمار هستند و بعد از آصادق دکاندار، علی گناو گنجفه^۵ را به زمینچ آورده بود.» (همان: ۱۳۵).

۸-۵. معاشرت و رفت‌وآمد

میزان معاشرت و رفت‌وآمد در جامعهٔ روستایی بیشتر از جامعهٔ شهری است. سبک معاشرت و رفت‌وآمد افراد شهری و روستایی در قالب تجمع‌ها و سلیقه‌های متفاوت است. فضای گستردهٔ شهری جلوه‌های گوناگونی به معاشرت مردمی داده است زیرا «رابطه‌های اجتماعی انتزاعی‌های واقعی هستند که خارج از فضا هیچ‌گونه وجود خارجی ندارند و شهر بستر بروز آن‌ها می‌شود. از این جهت فضا از منظر لوفور تبدیل به یک زیربنا می‌شود که هم‌زمان^۱ حاصل روبناها است. در واقع شهر تبدیل به ماهیتی دوگانه می‌شود که در عین اینکه محصولی برای مصرف است وسیلهٔ تولید نیز به شمار می‌رود» (وکیلی رباطی و فرهمندفر، ۱۴۰۰: ۶۸). بنابراین بیشتر معاشرت‌های درون جامعهٔ شهری در راستای مقاصد و مسائل مربوط به پیشبرد اهداف و کسب حمایت از اطرافیان هستند. این مقاصد و زمان کم و دغدغه‌های مردم شهری و فضای جغرافیایی باعث شده‌اند که معاشرت‌های مردم شهری بیشتر به‌صورت مهمانی‌های کوچک و تجمع‌های جزئی با فاصله‌های زمانی باشد. شخصیت حمیده حدود رفتاری همسایه را بدون توجه به باورهای عرفی بیان می‌کند: «حمیده اخم کرد و گفت: بله

^۱ Sublation of contradiction

همسایه باید هوای همسایه را داشته باشد نه اینکه مزاحم‌اش بشود» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۵۲). کمبود وقت و حوصله و تغییر سلیقه رفتاری و سبک زندگی مردم باعث محدود شدن محیط معاشرتی و اشخاص اطراف شده است. برخلاف توصیه‌های فرهنگی و دینی درباره حق همسایه و همسایه‌مداری شخصیت حمیده معاشرت و رفتار منفی با همسایه خویش دارد. او بارها با زنان همسایه به دلایل مختلف درگیری لفظی پیدا می‌کند که گریز از هنجارهای معمول است.

اغلب معاشرت‌های مردم روستا در قالب تجمع‌های بزرگ و تعداد افراد زیاد و روابط روزانه است. محیط کوچک روستا سبب شناخت بیشتر افراد نسبت به هم و افزایش معاشرت آن‌ها با یکدیگر می‌شود. تجمع‌های مردانه همیشگی اهالی روستا در خانه فرد بزرگ و محترم و خوش صحبت روستا رسم و عادت همیشگی در بسیاری از جوامع روستایی است: «دلش می‌خواست برود خانه ذبیح‌الله، سراغ میرزا و سالار عبدالله. نمی‌دانست چرا دلش می‌خواهد پای در بنشیند و به حرف‌های میرزا، داماد آقا ملک، گوش بدهد! همه می‌دانستند که میرزا خوش زبان و گرم دهان است» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۲۷۸).

بسیاری از جنبه‌های معاشرت در جامعه روستایی در راستای بهبود روحیه و پیدا کردن راه‌حل برای رفع مشکل‌هاست. این خوشی لحظه‌ای در قالب معاشرت نشان می‌دهد که برخلاف اینکه «جامعه روستایی، جامعه کمیابی و بی‌نوبی، خواسته‌های پذیرفته یا ممنوع و منع‌هایی که نیازها را مدیریت و تعدیل می‌کردند، بود و هنوز هست، جامعه جشن و شادی‌ها نیز بوده است.» (لوفور، ۱۳۹۴: ۸۸). به همین علت در این متن شخص به جمع و محفل در روستا برای آزادسازی ذهن و روح گرایش دارد. در کنار این مناسبت‌های گسترده و ساده که در روستا متداول است معاشرت در روستا روی دیگری هم دارد. روستایی «گاه بسیار بی‌ترحم است، می‌خواهد کلاه خود را محکم نگه دارد که بادش نبرد. چه باک طوفان همه سرهای دیگر را متلاشی کرده باشد. به سادگی افراد خانواده خود را، زن و دختر خود را - پسر که جای خود دارد- نزدیکان را، مردم بی‌زمین و آفتاب نشین‌ها را استثمار می‌کند بی‌آنکه ککاش بگذرد. خود او هم با کل زاد و رودش به وسیله مباشر ارباب، کارگران مالک و دستگاه مالکیت در روستا تا مغز استخوان استثمار می‌شود. در مقابل ارباب، مأمور دولت، امنیه، کارگران شهری مطیع است و چاپلوس.» (ارسی و صالحی، ۱۳۹۲: ۲۰۰).

به‌طور کلی هر دو رمان توصیف‌کننده جامعه‌ای با نظم کهنه و پوسیده اجتماعی است. از طرفی «کوچه مدق» و «زمینج» نماد و نمود سنت هستند. در کوچه مدق، همه

حوادث رمان به جز چند مورد محدود، در همین کوچه رخ می‌دهد که با وجود شهری شدن هنوز ارزش‌ها و باورهای سنتی و روستایی را حفظ کرده است به طوری که با یک خیابان آن طرف‌تر خود به لحاظ مبلمان شهری و چشم‌اندازهای محیطی و نظام ارزشی، تفاوتی آشکار دارد و به وضوح تفاوت سنت و مدرنیته را به نمایش می‌گذارد. افراد محدودی، در واقع فقط چهار نفر از کوچهٔ مدق خارج شده‌اند که عبارتند از: حمیده. عباس حلو و حسین کرشه و رضوان حسینی. از این افراد رضوان حسینی که به قصد سفر حج از روستا خارج شده به سلامت و با سربلندی و معنویتی بیش از پیش به کوچه و دامن سنت برمی‌گردد. حمیده فرو رفته در فساد و بی‌نصیب از عشق در حالی که به طور کامل از سنت گسسته و هویتش را از دست داده - به طوری که حتی اسمی که فرج ابراهیم برای او انتخاب کرده (تی تی) اسمی است که هیچ معنایی ندارد و فقط خوش‌آهنگ است - دیگر راه برگشت به کوچه را ندارد و خودش نیز تمایلی برای بازگشت ندارد. عباس حلو نیز در درگیری با سربازان انگلیسی کشته می‌شود و در واقع قربانی جدال سنت و مدرنیسم است و حسین کرشه که در آغاز با افتخار از کارکردن برای ارتش انگلیس می‌گفت دست خالی و طرد شده با همسرش به کوچه و خانهٔ پدر که همواره پر از بحث و جدال بود پناه می‌آورد. بنابراین در کوچهٔ مدق سنت روی خوش به مدرنیسم نشان نمی‌دهد و کسانی که از سنت می‌برند در عمل از مدرنیسم هم خیری نصیبشان نمی‌شود.

در جای خالی سلوچ هم کسانی که از «زمینج» می‌روند در شرایط سختی به کار گرفته می‌شوند و حتی بر اثر کار زیاد و شرایط سخت جان خود را از دست می‌دهند. وقتی مرگان زمینج را ترک می‌کند چنان مصمم است که گویا دیگر قصد بازگشت به زمینج را ندارد اما در پایان داستان، سلوچ با شولایی خونین که نمادی معنادار است - نه در واقعیت که در خیال مرگان - در حال برگشت به زمینج است. آیا سلوچ نیز پس از گریز، ولو در تصور مرگان دوباره به جایی که از آن گریخته پناه می‌آورد؟

۹-۵. تغذیه

در جوامع عربی نوع خاص نوشیدن چای و قهوهٔ عربی عادت‌ی رایج است. در سراسر رمان «کوچهٔ مدق» به این نوشیدنی محبوب عرب در جامعهٔ مصری اشاره شده است: «می‌گفتند و می‌شنیدند و چای و قهوه می‌نوشیدند.» (محموظ، ۱۳۷۸: ۶۱). مسائلی همچون شرایط اقلیمی و تولیدها و محصولات کشاورزی، شرایط فیزیولوژی بدنی افراد هر جامعه سبب عادت‌های غذایی و تغذیهٔ خاص مردم آن جامعه می‌شود. جنبهٔ تغذیهٔ یک جامعهٔ شهری از جنبهٔ تأمین و تولید محصولات با جامعهٔ روستایی هم‌جوار

با آن شهر پیوند مستقیم دارد زیرا این روستا و امکانات و مردمش «زمین کشاورزی را برای همه ساکنان فراهم ساخت و تولید خوراک را با زندگی روزمره پیوند زد.» (لوفور، ۱۳۹۹: ۲۲۲). طبق نظریه لوفور تولیدات کشاورزی در دسترس، عادت و سلیقه خوراکی و نوشیدنی مردم عرب را شکل داده که میل اشخاص رمان به نوشیدن قهوه به‌عنوان عادت غذایی برجسته در این متن توصیف شده است. در کنار این سنت فراگیر، در بین افراد مرفه‌تر، خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها هم متفاوت می‌شود. «فرج ابراهیم» وقتی برای اولین بار حمیده را به خانه خود می‌برد برای او آب پرتقال می‌آورد. «دست‌کم یک لیوان آب پرتقال برایت درست کنم.» (محفوظ، ۱۳۷۸: ۲۰۱). سیگار کشیدن هم از عادت‌های شخصیت‌های هر دو داستان است. حتی افراد فقیر و نوجوانان هم سیگار می‌کشند. «پاکت مچاله‌شده سیگارش را از جیب جلیقه بیرون آورد. سیگاری سر نی جا داد» (دولت آبادی، ۱۳۶۹: ۱۷۹) شخصیت‌های کوچک مدق هم در کنار چای، سیگار می‌کشند: «بسیار قهوه می‌نوشید و سیگار می‌کشید و اوراق بهادار را بر هم می‌انباشت.» (همان: ۲۹).

در جوامع شهری و روستایی تغذیه تا حدی متفاوت است. تهیه مواد اولیه غذایی از طبیعت اطراف به‌طور رایگان در روستا رایج است. در روستا خوراک‌هایی استفاده می‌شود که در جوامع شهری نامأنوس و نایاب است. این عادت‌های غذایی در توانایی تولید محصول‌های خاص و خودکفایی جامعه روستایی در تأمین نیازهای غذایی را نشان می‌دهد. مردم روستا برای صرف وقت و هزینه کمتر برای تهیه مایحتاج به محیط و طبیعت اطراف رجوع می‌کنند. این جلوه از پیوند انسان و طبیعت در تهیه غذای خاص و محلی نشان می‌دهد که مردم روستا در حکم جمعیتی مولد و مصرف‌کننده هستند که در نتیجه آن «مالکیت خصوصی یعنی تملک خصوصی زمین و در نتیجه فضای طبیعی، قدرت مولد را در قید محدودیت‌های دوره‌های پیشین تولید کشاورزی و طبیعت نگاه می‌دارد.» (لوفور، ۱۳۹۵: ۲۳۷). استفاده از علف خوراکی در جای خالی سلوچ، عادت غذایی خاص مردم این روستا را نشان می‌دهد که رایج و فراوان نیز هست: «هاجر، لب جوی، به جست‌وجوی علف خوردنی بود. یافت! لفقون زانو زد و بوته را از خاک نمور بیرون کشید! ریشه بوته به خاک آغشته است. همیشه چنین است. روی برگ‌هایش لایه‌ای غبار نشسته است.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۲۱۴). به‌علت فقیر بودن مردم در این رمان، غذاهای بسیار ساده در آن دیده می‌شود. به‌ندرت آبگوشت دیده می‌شود. خانواده مرگان بیشتر نان خالی بدون خورش می‌خورند. همان نان خالی هم فراوان نیست و گاه بین بچه‌ها برای یک

تکه نان دعوا رخ می‌دهد. نوشیدنی متداول نیز در این کتاب چای است که بارها به آن اشاره شده است. چای با قند نوشیده می‌شود و چای با خرما نهایت پذیرایی است. «نمی‌خواهی یک چای و خرما به ما بدهی؟» (همان: ۳۹۲).

جوامع شهری و روستایی با یکدیگر ارتباط همیشگی دارند. هنجارها و فرهنگ حاکم بر جامعهٔ شهری رسمی‌تر، قانونی‌تر و گسترده‌تر است. در مقابل آن، هنجارها و فرهنگ حاکم بر جامعهٔ روستایی سنتی‌تر، محدودتر و ساخته شده به‌وسیلهٔ بزرگان یا عادت‌هاست. بیشتر این هنجارها جنبهٔ رسم و رسوم و آداب دارد.

۶. نتیجه‌گیری

سبک غالب آثار محفوظ و دولت‌آبادی و نیز دو رمان «کوچهٔ مدق» و «جای خالی سلوچ» رئالیسم اجتماعی و بیانگر دورهٔ گذار دو کشور مهم خاورمیانه - ایران و مصر - از سنت به مدرنیته و ترسیم چالش‌های این حرکت است. جامعهٔ شهری و روستایی هر دو رمان آکنده از فقر و فلاکت است و قهرمانان آن منفعلانه مهاجرت و گریز را برمی‌گزینند: در «جای خالی سلوچ» مهاجرت به شهر و در «کوچهٔ مدق» رفتن به «تلّ الکبیر» و پیوستن به ارتش انگلیس. با این وجود نتیجهٔ این انتخاب مواجهه با خطرها و دشواری‌های خاص است. در شهر افراد می‌بایست به کار در معدن و مشاغل سخت تن دردهند و در ارتش نیز امنیت جانی و شغلی وجود ندارد و به محض تمام شدن جنگ، عذر سربازان خواسته خواهد شد. مشکلی که «حسین» از شخصیت‌های رمان محفوظ با آن مواجه است.

یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که در میان مؤلفه‌های جامعه‌شناختی مستخرج از دو رمان «کوچهٔ مدق» و «جای خالی سلوچ»، تصاویر مرتبط با فضای جغرافیایی، زبان و گویش، اقتصاد و کسب‌وکار، ازدواج و سرگرمی و تغذیه بسامد بیشتری دارد. این فراوانی در نمایی کلی به قرار زیر است:

جدول فراوانی عناصر جامعه‌شناسی شهری و روستایی در

رمان‌های «کوچه مدق» و «جای خالی سلوچ»

عناصر جامعه‌شناسی شهری و روستایی	کوچهٔ مدق	جای خالی سلوچ
اشکال و روابط شهر و روستا	۰	۵۹
فضای جغرافیایی	۸۷	۱۱۲
زبان و گویش	۴۵	۳۸۸
اقتصاد و کسب‌وکار	۵۱	۹۸
ازدواج	۲۸	۴۳

۶۴	۴۰	آداب و رسوم و سرگرمی
۱۴۲	۷۲	معاشرت
۵۸	۳۹	تغذیه

پربسامدترین عناصر جامعه‌شناسی در رمان «کوچه مدق» به ترتیب عبارتند از: «فضای جغرافیایی، معاشرت، اقتصاد و کسب‌وکار و زبان و گویش». فضای فقرزده، جنگ، اهداف بلندپروازانه شخصیت‌های جوان، تلاش جمعی و فردی برای حل مشکلات و تغییر جایگاه اجتماعی و جامعه جهان سوم در زمره دلایلی است که محفوظ را بر آن داشته تا پنج مقوله نخست را پررنگ‌تر کند و ساختار متنی و مفهومی رمان را در راستای برجسته‌سازی این مؤلفه‌های جامعه‌شناسی شهری شکل دهد. بر پایه نظریه‌های جامعه‌شناسی شهری، زندگی روزمره و فضای شهری در این رمان موجب تغییرات شخصیتی مردم شده است و مؤلفه‌هایی همچون: «فقر، عقب‌ماندگی و جنگ‌زدگی، اختلاف‌های فرهنگی و ناتوانی برخی از شخصیت‌های اصلی رمان با رئوس نظریه «حق شهر و سرمایه‌داری» لوفور در تبیین است. اشاره‌های متعدد به زبان و گویش نیز نشانگر واقع‌گرایی این رمان است.

فضای وقوع رمان «جای خالی سلوچ» روستاست و عمده‌ترین شاخصه‌های اجتماعی آن به ترتیب: «فضای جغرافیایی، زبان و گویش، معاشرت، اقتصاد و کسب‌وکار، آداب و رسوم و سرگرمی و روابط شهر و روستا» است. این فراوانی با جامعه سنتی ایرانی رابطه‌ای دو سویه دارد. فضای کوچک روستا، روحیه پرتلاش مردم آن، زندگی سخت، سطح پایین توقع و پایبندی به رسوم پیشین و تعصب فردی و جمعی سبب بسامد زیاد این مؤلفه‌هاست. زندگی روستایی در دوره خاص نگارش این کتاب، متأثر از مسائلی همچون اصلاحات ارضی، مهاجرت از روستا به شهر و فقر است که پس‌زمینه ذهنی نویسنده را تشکیل داده است.

براساس نظریه‌های جامعه‌شناسی شهری و روستایی، محوریت سه‌گانه محیط - مردم - حکومت در کیفیت و کمیت نقش‌آفرینی این مؤلفه‌ها نقشی اساسی ایفا می‌کنند. مؤلفه‌های پربسامد مشترک هر دو رمان «فضای جغرافیایی، معاشرت و اقتصاد» است که متأثر از اشتراک‌های فرهنگی - اجتماعی دو جامعه ایرانی و عرب است. به‌خاطر محدود بودن محیط روستا و وابستگی آن به شهر، مؤلفه‌های جامعه‌شناسی شهری در رمان «جای خالی سلوچ» وجود دارد اما مؤلفه‌های جامعه‌شناسی روستایی در رمان «کوچه مدق» نیست که این امر بیانگر استقلال جامعه شهری است. هدف و مقصود اصلی نویسنده در هر دو رمان مسائل سیاسی است که زیربنا و عامل پیوند سایر مسائل با یکدیگر است.

به دلیل سبک رئالیسم هر دو رمان، محورهای عمده، مسائل اجتماعی فراشخصی است. بنابراین مؤلفه‌های جامعه‌شناختی شخصی و تک‌محور همچون ازدواج و تغذیه در هر دو داستان اندک است.

دولت‌آبادی در جامعه روستایی «جای خالی سلوچ» سنت‌ها و عادت‌های روستاییان ایرانی و پیوند آن‌ها با جامعه شهری را برای پیشرفت فرهنگی و اقتصادی ضروری دانسته است؛ اما در «کوچه مدق» تغییرهای جامعه جهانی به‌منزله اسبابی برای شکست یا پیشرفت نشان داده شده است که برای هر اجتماع و کشور مصائب و فوایدی توأمان دارد.

منابع و مأخذ

۱. اسکارپیت، روبرت. (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی ادبیات*، مترجم مرتضی کتبی، چاپ یازدهم، تهران: سمت.
۲. بیکن، ادموند (۱۳۹۵). *طراحی شهرها*، مترجم فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
۳. پرو، دنی (۱۳۸۳). «بازتعریف جامعه‌شناسی روستایی»، ترجمه جمشید هومن، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۴، صص ۱۱۱-۱۳۴.
۴. جوان، جعفر و دیگران (۱۳۹۲). «دیالکتیک فضا از منظر لوفور»، مجله مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۱-۱۷.
۵. خورشیدی پاچی، حسین و پاکرو، فاطمه (۱۳۹۴). «با شیخ درویش به دنبال سلوچ، بررسی تطبیقی رمان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی و رمان کوچه مدق نجیب محفوظ»، تهران: تیرگان.
۶. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۱). *جای خالی سلوچ*. چاپ دوم، تهران: نو.
۷. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۶). *کلیدر*. چاپ نهم، تهران: فرهنگ معاصر.
۸. دهخدا، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. ۱۵ جلد، چاپ دوم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۹. رضایی، محمدرضا (۱۴۰۱). *جامعه‌شناسی دیوان جامی*. چاپ اول، تهران: سنجش و دانش.
۱۰. ساعی ارسی، ایرج و صالحی، پرویز (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی رمان: پژوهشی در «جای خالی سلوچ» اثر محمود دولت‌آبادی*. چاپ اول، تهران: بهمن برنا.

۱۱. ستاری، سهند (۱۳۹۴). «دیالکتیک سه‌گانه تولید فضای هانری لوفور»، مجله جستارهای فلسفی، دوره ۱۱، شماره ۲۸، صص ۱۱۴-۸۵.
۱۲. سوندرز، پیتر (۱۳۹۴). *نظریه اجتماعی و مسأله شهری*، ترجمه محمود شارع‌پور، تهران: تیسرا.
۱۳. شارع‌پور، محمود (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی شهری*، چاپ سوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰). *موسیقی شعر*، چاپ دوم، تهران: آگاه.
۱۵. عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۶). «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات»، مجله ادب‌پژوهی، دوره ۱، شماره ۴، صص ۶۴-۴۳.
۱۶. غفاری، غلامرضا و ازکیا، مصطفی (۱۳۸۳). *توسعه روستایی با تأکید بر جامعه روستایی ایران*، چاپ اول، تهران: نی.
۱۷. غنیمی، هلال (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی*، ترجمه دکتر سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۸. فرید، یدالله (۱۳۶۸). *جغرافیا و شهرشناسی*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تبریز.
۱۹. گولد، جولوس (۱۳۷۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه محمدجواد زاهدی، چاپ اول، تهران: مازیار.
۲۰. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲۱. لوفور، هانری (۱۳۹۳). *ماتریالیسم دیالکتیکی*، مترجم آیدین ترکمه، چاپ دوم، تهران: تیسرا.
۲۲. لوفور، هانری (۱۳۹۴). *درآمدی بر تولید فضای هانری لوفور*، مترجم آیدین ترکمه، چاپ دوم، تهران: تیسرا.
۲۳. لوفور، هانری (۱۳۹۵). *بقای سرمایه‌داری: باز تولید روابط تولید*، مترجم آیدین ترکمه، چاپ اول، تهران: تیسرا.
۲۴. لوفور، هانری (۱۳۹۹). *فضا، تفاوت، زندگی روزمره*، ترجمه افشین خاکباز و محمد فاضلی، چاپ سوم، تهران: تیسرا.
۲۵. محفوظ، نجیب (۱۳۷۸). *کوچه ملق*، مترجم محمدرضا مرعشی‌پور، تهران: فرهنگ و اندیشه.
۲۶. مدنی‌پور، علی (۱۳۹۵). *طراحی شهری، فضا و جامعه*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

۲۷. واصفی، صبا و ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی»، مجلهٔ پژوهش زنان، دورهٔ ۷، شماره ۱، صص ۸۶-۶۷
۲۸. وکیلی رباطی، کیانا و فرهمندفر، مسعود (۱۴۰۰). «مطالعهٔ تطبیقی شهر در آرزوهای بزرگ چارلز دیکنز و تهران مخوف و مرتضی مشفق کاظمی براساس نظریهٔ فضای اجتماعی هانری لوفور»، مجلهٔ مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی. سال اول، شمارهٔ ۱، صص ۷۷-۵۹

پی‌نوشت:

- ۱- هشتی: قسمتی از خانه که بین در خانه و محیط داخلی فاصله می‌اندازد. «قسمتی از خانه که پشت دروازه واقع و بیشتر هشت گوش است.» (دهخدا، ذیل واژهٔ هشتی)
- ۲ - بازی کومی: بصرهٔ مصر (الکومی یا خاکستر ElWalad) یک بازی کارت بسیار محبوب در مصر است.
- ۳ - ناس (نسوار): نام یک مادهٔ مخدر گیاهی سبز رنگ و اعتیادآور است که با برگ تنباکو ساخته می‌شود و طعم و بوی تندی دارد. (دهخدا، ذیل واژهٔ نسوار)
- ۴ - کلاه غیژ (کلاه غیره): نوعی بازی است که وسیلهٔ آن یک کلاه است. برداشتن، دویدن و رسانیدن کلاه به مقصد از درون گروهی دونده که حریفان دونده‌اند. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۲/۲۴۹۳)
- ۵ - گنجفه (گنجیفه): نوعی ورق بازی ایرانی است که شامل هشت دسته کارت دوازده برگی بود. این واژه در اصل «گنج‌فهم» بوده که در زمان صفویه متداول بوده و اختراع آن را منتسب به «میرغیاث‌الدین منصور شیرازی» دانسته‌اند. (دهخدا، ذیل واژهٔ گنجفه)